

ترانه های از

احمد کادیا

فرهاد نیلوفری

زندگی نامه احمد کایا:

احمد کایا ترانه سرا و خواننده‌ی فقید ترکیه در تاریخ هفتم آبان سال ۱۹۵۷ در شهر مالاتیای ترکیه به دنیا آمد. وی پنجمین فرزند خانواده بود. پدرش محمود کایا کرد تبار و اهل شهر آدیامن بود



که جهت کار به شهر مالاتیا مهاجرت کرده بود و مادرش ترک تبار و اهل شهر ارزروم بود در شش سالگی به سبب هدیه پدرش با ساز باقلاما آشنا شد. و در ۹ سالگی اولین برنامه‌اش را اجرا کرد. از همان کودکی همراه با پدر مشغول به کار بود. خانواده وی در

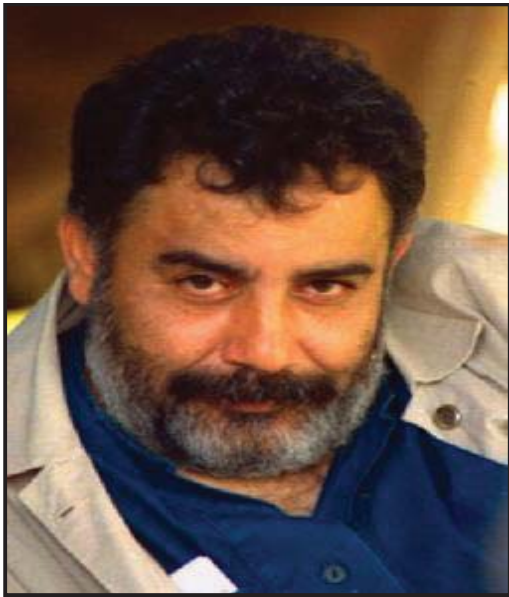
سال ۱۹۷۲ به استانبول و محله مصطفی پاشا نقل مکان کردند. پدر او که قبلاً در یک کارخانه نساجی کار می‌کرد در استانبول در نمایشگاهی به پادوئی مشغول شد. خود در وصف این وضعیت می‌گفت هر روز که از مدرسه به سوی خانه می‌رفتم پدر را می‌دیدم که مشغول شستشوی اتومبیل است و همه گاه پیش خود می‌گفتم هنگامی که بزرگ شدم برای پدر نمایشگاهی خواهم خرید تا ارباب خود باشد. وی به همراه دایی‌اش پیش از ۱ سال در شهر کلن آلمان جهت کار مقیم شد. او که کوچک‌ترین عضو خانواده بود در شرایط بسیار دشوار و سخت گذران زندگی می‌کرد. خود می‌گفت روزهایی بود حتی قادر به تهیه بلیط برای استفاده از اتوبوس شهری نبودم دوران جوانی کایا برابر شد با کودتای کنان اورن و خفقان شدیدی که بر فضای سیاسی جامعه ترکیه تحمیل گردید. در سال ۱۹۷۷ به خاطر حضور در یک کنسرت ۵ ماه محکوم به زندان گردید. در سال ۱۹۸۰ پدرش را از دست داد. در سال ۱۹۸۵ به کمک دوستان خود آلبومی از ترانه‌هایش را بنام گریه نکن عزیزم را منتشر کرد که به گفته‌اش هیچ امیدی به استقبال آن از طرف مردم نداشت و تنها در پی آن بود که به وسیله‌ی ترانه‌هایش اعتراض خود را به شرایط حاکم اعلام دارد. چند روز پس از عرضه آلبوم مأموران قضایی ترکیه کاست او را به دلیل وجود چند ترانه‌ی سیاسی جمع‌آوری نمودند. پس از اعتراض فراوان در نهایت



فروش کاست او آزاد اعلام شد. همین فعل و انفعالات سبب شهرت نام کایا گشت و کاست او با استقبال نسبتاً خوبی مواجه شد. مدت کوتاهی پس از ارائه آلبوم اولش دومین کاست وی بنام «دل تنگی برای غم‌ها با همان رنگ و بوی اعتراضی وارد بازار شد. در جریان ثبت دومین آلبومش به نام «دل تنگی برای

غم‌ها» با گولتن دختر فعال سیاسی که در جریان کودتای ۱۹۸۰ گرفتار و مدتی را در زندان سپری نموده بود، آشنا شد و با هم ازدواج نمودند. آلبوم سوم او ترانه‌ی شفق نام داشت. وجود شعری به همین نام از نوزات چلیک که به دلیل داشتن افکار سیاسی در انتظار اعدام بود موجب آوازه‌ی هر چه بیشتر کایا شد آلبوم چهارم کایا لحظه‌ای خواهد رسید نام داشت. با اشعاری از اولکو تامر و آتیلا ایلهان. آلبوم پنجم کایا دموکرات خسته نام داشت. لقب کایا دموکرات خسته بود که برگرفته از همین کاستش بود. کایا در سال ۱۹۸۷ در پی آشنایی با یوسف هایال اوغلو فصل جدیدی را در زندگی هنری خود آغاز کرد. آلبوم بیا می‌خیزیم که بیشتر شعرهایش از هایال اوغلو بود در شرایط انسداد شدید سیاسی ترکیه او را در زمره خوانندگان برتر و معترض ترکیه قرار داد. کایا در تمام سال‌های خوانندگی با شعرای بزرگ ترکیه همکاری کرد. علاوه بر هایال اوغلو بزرگانی همچون آتیلا ایلهان و اورهان کوتال از جمله شعرانی بودند که کایا از شعرهای آن‌ها استفاده می‌کرد. حضور او در هر مکانی مشکلاتی را بوجود می‌آورد چرا که با سخنانش مخالفان آزادی در ترکیه را آزار می‌داد. به همین جهت، کایا سال‌ها از اجرای کنسرت در داخل ترکیه محروم شده بود. خود می‌گفت کاری خواهد کرد که هیچ گاه از ذهن مخالفانش پاک نگردد و همه گاه آن‌ها را خواهد آزد. یک بار در برنامه‌ای تلویزیونی اعلام کرد کفن خویش را با خود حمل می‌کنند و هر لحظه آماده‌ی مرگ در راه آزادی‌ست.

در سال ۱۹۹۰ برای اولین بار فرصت یافت تا در «پارک گلخانه» برای ۱۵۰ هزار تماشاچی کنسرت



بدهد ولی در جریان اجرای کنسرت پلیس با تیرهای هوایی تعداد زیادی از دوستداران کایا را زخمی نمود و یکبار دیگر کایا برای پوشیدن دستمال زرد-سرخ-سبز که رنگ-های نمادین خلق کرد می‌باشند و توسط یکی از بینندگان در جریان کنسرت به او داده شده بود، به محکمه فراخوانده شد.

کایا در سال ۹۹ در مراسم اهدای جایزه‌ی سال به برترین‌های ترکیه (جوایز انجمن روزنامه نگاران شبکه شو تی وی) هنگامی که برای سومین سال متوالی به عنوان خواننده برتر

ترکیه انتخاب شده بود پس از دریافت جایزه اعلام کرد که در آلبوم جدید خود ترانه‌ای کردی با نام کاروان خوانده است و قصد دارد برای آن کلیپی بسازد و از شبکه های ترکیه خواست که آنرا پخش نمایند و سپس کانال‌های رسانه‌ای ترکیه را تهدید کرد که در صورت عدم پخش کلیپ آن باید پاسخگوی مردم باشند. این موضوع سبب ایجاد غوغایی در سالن مراسم گردید و حتی برخی اقدام به پرتاب اشیا به سمت احمد کایا نمودند. حتی خوانندگان مشهوری چون سردار و ابرو و معزز و ... لب به دشنام و تهدید گشودند و با دادن شعارهایی به طرفداری از آتا ترک و ترک بودن پرداختند. فردا آن روز روزنامه حریت ترکیه نیز با تیتربزرگ وی را بی شرف نامید. به دلیل وقوع درگیری در آن مراسم روز بعد دادگاه امنیتی ترکیه کایا را احضار نموده و بازداشت کرد. ساعاتی بعد پس از اعتراض وکلای کایا او را به قرار وثیقه آزاد کردند. کایا همچنین متهم شد که سال‌ها قبل نیز در چند کشور اروپایی از جمله بلژیک و آلمان کنسرت‌هایی به حمایت از حزب پ. ک. ک برگزار کرده است.

مدتی پس از این ماجرا کایا به قصد برگزاری کنسرت راهی فرانسه شد و به دلیل جو نامناسب ترکیه بر اثر غوغای رسانه‌های گروهی بر علیه‌اش، تصمیم به اقامت در آن کشور گرفت او به کمک همسر فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه توانست اقامتی یک ساله دریافت کند. در همین حال کایا در دادگاه ترکیه به ده سال حبس به صورت غیابی محکوم گردید.



چند ماه پس از این وقایع، در صبحگاه ۱۶ نوامبر ۲۰۰۰ در سن ۴۳ سالگی به سبب حمله قلبی در شهر پاریس دیده از جهان فرو بست. این مرگ بسیار مشکوک بود. به نظر می‌رسد دولت ترکیه به خاطر ادامه فعالیت‌های احمد کایا در حمایت از حقوق کردهای ترکیه با همکاری دولت فرانسه با مسموم کردنش وی را به قتل رسانده باشد.

کایا در مجموع ۲۲ آلبوم از ترانه‌هایش به یادگار گذاشته است که ۱۹ کاست قبل از مرگ و ۳ کاست بعدی پس از مرگش به کوشش همسر وفادارش گولتن کایا منتشر شده است.

معروف‌ترین آلبوم او ترانه‌هایم برای کوه‌ها است که در سال ۹۴ منتشر و با ۱ و نیم میلیون فروش جزء پرفروش‌ترین آلبوم‌های تاریخ موسیقی ترکیه است. معروف‌ترین اثر او چون گریه کردیم از همین آلبوم است که موافقان و مخالفانش را به تحسین واداشت. شعر ترانه‌های او در قالب سبک پروتست ارائه شده و بدین سبب او را بنیان‌گذار سبک پروتست در ترکیه می‌دانند. آنچنان که از لحاظ موزیک او را پایه‌گذار سبک موسیقی آزاد در ترکیه می‌خوانند.

رک گویی و جرئت فراوان از مشخصه‌های بارز کایا بود. خود می‌گفت که همیشه بر لبه پرتگاه قدم می‌دارد و از این کار نیز هیچ ابائی ندارد و همیشه کفنش را با خود در جیبش حمل می‌کنند. آرامگاه او در گورستان پرلاشز پاریس واقع است. همسر او با بازگرداندن جنازه‌اش به ترکیه مخالفت نمود و اعلام کرد که ترکیه شایستگی آن را ندارد که مرد بزرگی چون او در خاک آن دفن گردد.

اسامی دیگر آلبوم‌های احمد کایا:



هفتمین آلبوم وی که برگزیده ای از ترانه های اجرا شده‌اش در کنسرت زنده بود رسیتال لر نام داشت که به صورت انفرادی با تکنوازی باقلاما (سه تار ترکی) توسط خود کایا در سال ۱۹۸۸ عرضه شد. آلبوم هشتم وی بختیار نام داشت که در سال ۱۹۸۸ عرضه شد. آلبوم نهم کایا دیوار عشق نام دارد. با اشعاری از هایال اوغلو که در سال ۱۹۹۰ عرضه شد. آلبوم دهم رسیتال ها ۲ نام دارد، با همان شرایط رسیتال قبلی که در سال ۱۹۹۰ عرضه شد. آلبوم یازدهم کایا گرفتار بلا شده‌ام نام دارد که در سال ۱۹۹۱ عرضه شد. آلبوم دوازدهم در سال ۱۹۹۱ عرضه شد و به من نزدیک نشو و گرنه خواهی

سوخت نام داشت. آلبوم سیزدهم کایا در سال ۱۹۹۳ عرضه شد دلخورده نام داشت. آلبوم چهاردهم در سال ۱۹۹۴ عرضه ترانه‌هایم برای کوه‌ها نام داشت. آلبوم پانزدهم کایا در سال ۱۹۹۵ عرضه شد مرا دریاب نام داشت. آلبوم شانزدهم کایا در سال ۱۹۹۶ عرضه شد ستاره و یاکاموز نام داشت در این آلبوم اکثر ترانه های قبلی کایا بازخوانی شده است. آلبوم هفدهم احمد کایا در سال ۱۹۹۸ عرضه شد در برابر دوست و دشمن نام داشت. آلبوم هجدهم کایا خدا نگه دار نام دارد و پس از مرگش و در سال ۲۰۰۱ عرضه شده که یک ترانه به زبان کردی بنام کاروان این آلبوم احمد کایا را از سایر آلبوم‌هایش متمایز ساخته است. آلبوم نوزدهم وی که تقریباً سه سال پس از مرگش به کوشش همسر وفادارش در سال ۲۰۰۳ به بازار آمد کمی هم تو گریه کن نام داشت.

Bir Anka Kuşu

ققنوس

Yüzlerce soğuk namlu üzerime çevrildi,
 Yüzlerce demir tetik aynı anda
 gerildi!
 Anne, beni söğütün gölgesinde vurdular,
 Öpmeye kıyamadığın oğlun
 yere serildi.
 Üşüştü birer birer çakallar üzerime,
 Üşüştü her bir yandan göğsüme, ciğerime.
 Anne, beni leş gibi yiyip talan ettiler,
 Yeryüzündeki acıların
 Hepsini, hepsini tattım!"
 Heder oldum, ekmeğime tütün kattım!
 Beni milyon kere yaktılar üstüste.
 Bir Anka kuşu gibi anne,
 Kendimi külümden yarattım.
 Geceler tanır beni
 konarım göçerim ben.
 Geceler tanır beni
 kan damlar içerim ben.
 Anne, sen beni unut. Karanlığın bağrında
 Kırmızılar ekerim, siyahlar biçerim ben.
 Suçüstü yakalandım
 bölüşürken kalbimi,
 Suçüstü kelepçeyle yardılar bileğimi.
 Anne, ben diyar diyar umudun savaşıcı,
 Bir tutam sevgi için dağladım gözlerimi.
 Prometheus'tum, çiviyle
 çakılırken taşlara
 Ciğerimi kartallara yedirdim.
 Spartakus'tüm, köleliğin ılgılığında.
 Aslanlara yem oldum, tükendim.
 Kör kuyuların dibinde Yusuf'tum,

صدها لوله سرد تفنگ به رویم پرفانده شد
 صدها ماشه آهنین در یک لحظه
 محکم کشیده شدند
 مادر مرا در سایه درخت بیدی زدند
 فرزندی را که در بوسیدنش دریغ نمی‌کردی بر
 زمین افتاد.
 شغال‌ها یک به یک به رویم هجوم آوردند
 از هر طرف به سینه و جگرم هجوم آوردند
 مادر مرا همچون لاشه ای دریدند و تار و مار کردند
 تمام تلفی‌های زمین را
 همشونو همشونو پیشیده
 فنا شده نام را به توتون آغشته کردم
 مرا میلیون‌ها بار سوزاندند روی هم رفته
 همانند به ققنوس مادر
 خودم را از فاکسترم ساختم
 شب‌ها مرا می‌شناسند
 در آن منزل می‌کنم و از آن کوچ می‌کنم
 شب‌ها مرا می‌شناسند
 در درونم فون می‌چکد.
 مادر مرا فراموش کن در دل تاریکی
 سرفی می‌کارم و سیاهی درو می‌کنم
 مجرمانه دستگیر شدم
 هنگامی که تقسیم می‌شد قلبم
 مع دستم را با دستبند مجرمان زخمی کردند
 مادر من دیار به دیار جنگجوی امیدم
 برای اندکی ممبت دیدگانم را داغ نهادم
 پرومئوس هستم، می‌فکوب شده
 هنگامی که کوبیده شدم بر سنگ‌ها
 جگرم را به عقاب‌ها فوراندم
 اسپارتاکوسم لگد کوب شده در بردگی
 خوراک شیران شده و از بین رفته
 در قعر چاه‌ها یوسف هستم

Kerbela çölünde Hüseyin.
Zindanlarda Cem Sultan,
sehpada Pir Sultan.
Kaçınıcı ölmem, kaçınıcı dirilmem bu?
Tanrılardan ateş çaldım,"
Yüzyıllarca tutuştum, üstüste yandım.
Bir Anka kuşu gibi anne,
Kendimi külümde yarattım

و در صمرای کربلا مسین
در زندانها سلطان جم ام
در سه پایه اعدام پیر سلطان
این چندمین مرگ و چندمین زنده شدنم هست
از فدایان آتش ربوده
قرنها آتش گرفتم و سوختم
همانند به ققنوس، مادر
خودم را از خاکستره ساختم.

Doğum günü

روز تولد

İnsanların yüzlerini göremiyorum
Boğazım düğüm düğüm çözemiyorum
İstesen de yanına gelemiyorum
Tutsam şu karanlığı
Tutsam da yırtsam
Ah elim tutuşmasa, elini tutsam
Susmasan konuşsan sesini duysam
Tutsam güzel yüzünü bağrıma bassam.
Doğum günüm bugünüm
Doğum günüm gülüm
Doğum günüm diyorsun;
Doğum günün kutlu olsun
Mutlu ol senelerce
Sana boncuktan kuş yaptım
Konacak pencereye
Karakollar beni alır sorgular gecelerce
Hiç bekleme
belki gelmem gelemem senelerce

چهره انسانها را نمی‌تونم ببینم
بغض در گلویم را نمی‌تونم باز کنم
متی اگر بفواهی نمی‌تونم پیش تو بیایم
اگر بشود این تاریکی را بگیرم
بگیرم و پاره کنم
آه اگر دستم آتش نگیرد، دستان تو را بگیرم
سکوت نکنی مرف بزنی تا صدا تو بشنوم
اگر صورت زیباییات را بگیرم و در آغوش بکشم .
امروز روز تولده است
روز تولده گلم
روز تولده تو میگی
روز تولدت مبارک باشه
سالهای سال شاد باش.
برایت از منجوق، پرده ای در ست کردم
بر پنجرهات فواهد نشست
هر شب در پاسگاهها مرا بازجویی می‌کنند
اصلاً منتظره نباش
شاید نیاه نیاه سالها.

Hani benim gencligim

کو جوانی من

Hani benim sevincim nerde	کو شادی من کجاست
Bilyelerim Topacım	تیله هایم فرفره هایم
Kiraz ağacında yırtılan gömleğim	پیراهنم که بر درخت گیلاس پاره شد
Çaldılar çocukluğumu habersiz	بی خبر کودکی ام را دزدیدند
Penceresiz kaldım anne	بی پنجره ماندم مادر
Penceresiz kaldım anne	بی پنجره ماندم مادر
Uçurtmam tel örgülere takıldı	بادبادکم در سیم ها گیر کرد
Hani benim gençliğim anne	کو جوانی من مادر
Ah... Ne varsa güzellikten yana	آه، هر چه هست غیر از زیبایی
Bölüştüм Büyümüştüм	با دیگران قسمت کردم و بزرگ شدم
Bu ne yaman çelişki anne	این چه تضاد بدی است مادر
Bu ne yaman çelişki anne	این چه تضاد بدی است مادر
Kurtlar sofrasına düştüm	در سفره ی گرگ ها افتادم
Hani benim gençliğim nerde	کو جوانی من مادر
Hani benim sevincim nerde	کو شادمانی من مادر کجاست
Akvaryumum Kanaryam	آکواریومم قناری ام
Üstüne titrediğim kaktüs çiçeği	گل کاکتوسی که زیاد نگرانش بودم
Aldılar kitaplarımı sorgusuz	کتاب هایم را بدون بازجویی گرفتند
Duvarlar konuşmuyor anne	دیوارها حرف نمی زنند مادر
Duvarlar konuşmuyor anne	دیوارها حرف نمی زنند مادر
Açık kalmıyor hiç bir kapı	هیچ دری باز نمی ماند
Hani benim gençliğim anne	کو جوانی من مادر
Yağmurları biriktir anne	باران ها را جمع کن مادر
Çağ yangınında tutuştum	در آتش زمانه شعله ور شدم
Hani benim gençliğim anne	کو جوانی من مادر

Adi Bahtiyar

اسمش بختیار

Geçiyor önümden sirenler içinde
 Ah eller üstünde çiçekler içinde
 Dudağında yarım bir sevdanın hüznü
 Aslan gibi göğsü türküler içinde
 Rastlardım avluda hep volta atarken
 Cıgara içerken yahut coplanırken
 Kimseyle konuşmaz dal gibi titrerdi
 Çocukça sevdiği çiçeği sularken
 Diyarbakırlıymış adı Bahtiyar
 Suçu saz çalmakmış öğrendiğim kadar
 Geçiyor önümden gül yüzlü Bahtiyar
 Yaralıyım yerde kalan sazı kadar
 Beni tez saldılar o kaldı içerde
 Çok sonra duydumki
 Yozgatta sürgünde
 Ne yapsa ne etse
 üstüne gitmişler
 Mavi gök yüzünü ona dar etmişler
 Gazetede çıktı üç satır yazıyla
 uzamış sakalı çatlamış sazıyla
 Birileri ona " Ölmedin" diyordu
 Ölüm ilanında hüznle gülüyordu
 Diyarbakırlıymış adı Bahtiyar
 Suçu saz çalmakmış öğrendiğim kadar
 Geçiyor önümden gül yüzlü Bahtiyar
 Yaralıyım yerde kalan sazı kadar

از مقابلم می‌گذرد در میان آژیرها
 آه، در بالای دست‌ها در میان گل‌ها
 اندوه یک عشق نیمه‌کاره بر لبانش
 با سینه‌ای مثل شیر؛ در میان ترانه‌ها
 همیشه هنگام هواخوری تو می‌با باهاش (روبرو) می‌شدم
 در حال سیگار کشیدن و یا چماق خوردن
 با کسی حرف نمی‌زد چون شافه‌ای می‌لرزید
 هنگام آب دادن گلی که کودک وار دوستش داشت
 اهل دیاربکر بود نامش بختیار
 تا جایی که فهمیده گناهش ساز زدن بود
 از مقابلم می‌گذرد بختیار گل‌چهره
 زخم فورده‌ام به اندازه ساز بر زمین مانده‌اش
 مرا زود رها کردند و او در زندان ماند
 خیلی بعدها شنیدم که
 در "یوزقات" در تبعید است
 هر کاری که کند هر چه انجام بده
 به سویش مملهور شده بودند
 آسمان آبی را بر او تنگ کرده بودند
 در روزنامه ظاهر شد در سه سطر نوشته
 با ریش بلند و ساز شکسته‌اش
 کسی به او می‌گفت تو نمرده‌ای
 در اعلامیه مرگ با اندوه می‌فندید
 اهل دیاربکر بود نامش بختیار
 تا جایی که فهمیده بودم گناهش ساز زدن بود
 از مقابلم می‌گذرد بختیار گل‌چهره
 زخم فورده‌ام به اندازه‌ی ساز بر زمین مانده‌اش

Yorgun Demokrat

دمکرات خسته

Karanlık yollardan geçtik
 Zehir gibi sular içtik
 Bir yanımızda ölüm
 Bir yanımızda yar sevdik
 Bir değil bin bir kere
 Sırat köprüsünden geçtik
 Cehennem denen illetin
 Ta göğsünü deldik geçtik.
 Bu yolda dönenler oldu
 Mum gibi sönenler oldu
 Yar göğsüne baş koymadan
 Vurulup düşenler oldu.
 Bir sen kaldın geride
 Ah akıp gidiyor hayat
 Yüreğim anlıyor seni
 Artık susma Yorgun Demokrat.
 Şarkılar küsmüş dudağa
 Ömründe gecikmiş hasat
 Karışmış çoluk çocuğa
 Geçim derdinde demokrat
 İçlenir hatırladıkça
 İzlerini o günlerin
 Bu yolda dönenler oldu
 Mum gibi sönenler oldu
 Yar göğsüne baş koymadan
 Vurulup düşenler oldu.
 Bir sen kaldın geride
 Ah akıp gidiyor hayat
 Yüreğim anlıyor seni,
 Artık susma Yorgun Demokrat

از مسیرهای تاریک گذشتیم
 آب‌هایی مثل زهر نوشیدیم
 به طرفمون مرگ
 به طرفمون عاشق یار شدیم
 به بار نیست هزار و به باره
 از پل صراط گذشتیم
 به علت تجربه کردن جهنم
 تا سینه شو سوراخ کردیم رد شدیم
 کسانی که از این راه برگشتند مردند
 کسانی که مثل شمع خاموش شدند مردند
 از به سینه یار سر تسلیم فرود آوردن
 زده شده و از پای افتاده‌ها مردن
 به تو باز موندی
 آه کشتان میات ادامه داره
 دلج تو رو می فهمه
 دیگه سکوت نکن دمکرات فسته
 ترانه‌ها از لب‌ها روی برگردانده‌اند
 در زندگی‌اش به تأفیر افتاده فواسته هاش
 درگیر ماشیه شده
 بگذریم از درد هات دمکرات
 چون یاد آوریش دلگیری می کنه
 اثرات اون روزها
 کسانی که از این راه برگشتند مردند
 کسانی که مثل شمع خاموش شدند مردند
 از به سینه یار سر تسلیم فرود آوردن
 زده شده و از پای افتاده‌ها مردن
 به تو باز موندی
 آه کشتان میات ادامه داره
 دلج تو رو می فهمه
 دیگه سکوت نکن دمکرات فسته

Beni vur مرا بکش

Bir ince pusudayım	در کمین گاه باریکی هستم
Yolumun üstü engerek	سر راهم افعی
Bir garip akşamdayım	در شب غریبی هستم
Sırtımı gözler tüfek	در پشت سر تفنگ انتظارم را می‌کشد
Ben senin sokağına	من به نزد تو
Ulaşamam dardayım	نمی‌توانم برسم در تنگنایم
O mazlum gözlerine	به آن پیشمان مظلومت
Bakamam firardayım	نمی‌توانم نگاه کنم در حال فرارم
Oysa ben bu gece yüreğim elimde	در حالیکه امشب قلبم در دستم است
Sana bir sırrımı söyleyecektim	می‌فواستم رازی را به تو بگویم
Şu mermi içimi delmeseydi eğer	اگر این گلوله درونم را سوراخ نمی‌کرد
Seni alıp götürecektim	تو را برداشته و با خودم می‌بردم
Beni vur beni onlara verme	مرا بکش مرا به اونها تمویل نده
Külümü al uzak yollara savur	فاکستره را بگیر و به راههای دور بپاش
Dağılsın dağlara	تا در کوهها پراکنده شود
dağılsın bu sevdamız	تا عشق ما پراکنده شود
Ama sen ağlama dur	ولی تو گریه نکن بایست
Bir ince pusudayım	در کمین گاه باریکی هستم
Bu gece zehir-zemberek	این شب تند و تیز
Bir yolun sonundayım	در انتهای راهی هستم
Sessizce tükenerek	که بی صدا به پایان می‌رسد
Ah senin ellerine Uzanamam yerdeyim	آه در جایی هستم که به تو دستم نمی‌رسد
O masum hayallere	و به آن رویاهای معصوم
Varamam ölmekteyim	نمی‌رسم در حال مرگم
Beni vur beni onlara verme	مرا بکش مرا به اونها تمویل نده
Külümü al uzak yollara savur	فاکستره را بگیر و به راههای دور بپاش
Dağılsın dağlara	تا در کوهها پراکنده شود
dağılsın bu sevdamız	تا عشق ما پراکنده شود
Ama sen ağlama dur	ولی تو گریه نکن بایست

Şafak Türküsü

* ترانه شفق

Beni burada arama arama anne
 Kapıda adımı adımı sorma
 Saçlarına yıldız düşmüş
 koparma anne ağlama
 Kaç zamandır yüzüm tıraşlı
 Gözlerim şafak bekledi
 Ölümü özledim anne
 yaşamak isterken delice
 Ah vere bilseydim keşke
 Yüreği avcunda koşan her bir anneye
 Tepeden tırnağa oğla ve kıza kesılmış
 bir ülkeye armağan
 İnsanları düşün anne
 Düşün ki yüreğin sallansın
 Düşün ki o an
 güneşli güzel günlere
 inanan Mutlu bir yusufcuk havalansın
 Yani benim güzel annem
 Ala şafağında ülkemin
 yıldız uçurmak varken
 Oturup yıldızlar içinde
 kendi buruk kanımı içtim
 Ne garip duygu şu ölmek
 Giderken darağacına
 Geride masa üstünde boynu bükük
 Kaldı kagıt kalem

مرا در این جا جست و جو نکن، جست و جو نکن مادر
 دم در نامم را، نامم را نپرس
 توی موهاست ستاره افتاده،
 نکنشون مادر گریه نکن
 چند وقته که صورتم اصلاح شده
 چشماتم منتظر سپیده دم است (زمان اعدام)
 منتظر مرگم مادر
 هنگامیکه که دیوانه وار زندگی را دوست دارم
 آه، کاش می توانستم تقدیم کنم
 به هر مادری که قلبش را در دست گرفته، می دود
 که از سر تا پا برای پسر و دخترش زخمی شده
 سرزمینی را هدیه
 انسانها را به یاد داشته باش مادر
 به یاد داشته باش که قلبت بلرزد
 به یاد داشته باش که در آن لحظه
 به روزهای زیبای آفتابی که
 سنجاقک فوشبفت باور دارد در آن پرواز کند
 یعنی مادر زیبای من
 در سپیده دم رنگارنگ سرزمینم
 هنگامی که وجود دارد پرواز کردن ستاره
 در میان ستارهها نشسته ام
 و خون خویش را نوشیدم
 چه مس غریبی است این مردن
 هنگام رفتن به سوی چوبه‌ی دار
 در پشت سر، بر روی میز با گردنی که
 به جا مانده کاغذ و قلم

* شعر ترانه شفق را نوزات چلیک در زندان هنگامیکه حکم اعدامش صادر شده و منتظر مرگ بود برای مادرش سروده است.

Bağıyla beni güzel annem
 Oğul tadında bir mektup yazamadım diye
 kızma bana
 Elleri değsin istemedim
 Gözleri değsin istemedim
 Ağlayıp koklayacaktın
 Belki bir ömür taşıyacaktın koynunda
 Kısacası güzel annem
 Bir çiçeği düşünürken ürpermek yok
 Gülmek Umut etmek Özlemek
 Yada mektup beklemek
 Gözleri yatırıp iraklara
 Ölmek ne garip şey anne
 Baba olamayacağım örneğin
 Toprak olmak ne garip şey anne
 Her kavgada ölen benim
 Bayrak tutan Çarpışan
 Özlem benim Hasret benim
 Bekle beni anne
 Bir sabah çığa gelirim
 Bir sabah anne bir sabah
 Acını süpürmek için açtında kapını
 Bir sabah anne bir sabah
 Açını süpürmek için açtında kapını
 Çiçekler içinde beni ülkeye getirirler

مرا بیفش مادر زیبا
 نامه‌ای مثل فرزند نتوانستم بنویسم
 به من فشم نگیر
 نفواستم دستت به نامه بخورد
 نفواستم چشمانت نامه را ببیند
 گریه می‌کردی آن را می‌بویدی
 شاید یک عمر با خود آنرا حمل می‌کردی
 خلاصه کلام ، مادر زیبا
 هنگامی که به گلی می‌اندیشی ترسیدن نیست
 فندیدن، امیدداشتن دل‌تنگ شدن
 و یا انتظار نامه‌ای را داشتن
 چشم‌هایش به دور دست‌ها مانده
 مرگ چه چیز غریبی است مادر
 دیگر پدر نفواهم شد به طور مثال
 خاک شدن چه چیز غریبی است مادر
 در هر نبردی آنکه می‌میرد منم
 آنکه پرچم بر می‌گیرد آنکه می‌جنگد
 آرزو منم مسرت منم
 منتظره باش مادر
 هنگامیکه صبح شود، می‌آیم
 یک صبح مادر، یک صبح
 وقتی که برای جاروکردن تلفی در خانه را باز می‌کنی
 یک صبح مادر، یک صبح
 وقتی که برای جاروکردن تلفی در خانه را باز می‌کنی
 در میان گل‌ها مرا به وطن می‌آورند.

Başkaldırıyorum

سرپیچی می‌کنم

Cevap veriyorum	پاسخ می‌دهم:
Eli böğründe analardan	از مادرانی که دست بر کمر دارند
Mahpuslardan ve acılardan	از زندانی‌ها، و دردها
Çokça bahs ediyorum çünkü	خیلی بحث می‌کنم چون که
Başını kuma saklıyanlardan tiksindim	از آنان که سر در خاک پنهان می‌کنند متنفرم
Başkaldırıyorum	سرپیچی می‌کنم.
Ve söz veriyorum	و قول می‌دهم که
Kırmızı rujlu sokakların	مکان‌های پست
Aşağılık pazarlıkların	و کارهای پست
Adı anılmayacak benle	نامشان با من یاد نشود
Bir çiçeğim halk ormanında	گلی هستم در جنگل خلق؛
Fıskırdım.Başkaldırıyorum	فوران کرده سرپیچی می‌کنم.
Ben bir bıçak ucuyum	من نوک چاقویی هستم
Kavga vermiş halkına	که جنگیده برای خلقش
Başkaldırıyorum hey	سرپیچی می‌کنم، هی
Yine söylüyorum	دوباره می‌گویم
Gözü bağlanmış korkulardan	از ترس‌های چشم بسته
Yasaklardan baskılardan	از قدغن‌ها، از هجوم‌ها
Asla irkilmiyorum çünkü	هرگز عقب نمی‌شینم زیرا که
Kan emici yarasadan çıldırdım	از ففاش فون آشام دیوانه شده
Başkaldırıyorum.Yemin ediyorum	سرپیچی می‌کنم؛ قول می‌دهم که
Üç kağıtçının pezevengin	راه پند کاغذ فروش بی شرف
Teslimiyetin ve mihnetin	راه تسلیم و رنج
Yolu uğramayacak bana	برای من نخواهد بود
Bir dalgayım halk denizinde	موجی هستم در دریای خلق
Köpürdüm.Başkaldırıyorum	به جوش آمده سرپیچی می‌کنم.
Ben bir namlu ağzıyım	من دهانه‌ی لوله‌ی تفنگی هستم
Omuz vermiş halkına	تکیه داده به خلقش
Başkaldırıyorum işte	اینک سرپیچی می‌کنم

Lili Marlen Türküsü

ترانه لیلی مارلن

Önce dişlerimiz döküldü
 sonra saçlarımız
 Ardından birer birer arkadaşlarımız
 Şu canım dünyanın orta yerinde
 Bir başına yapa yalnız
 Kırılmış kolumuz kanadımız
 Tatlı canımızdan usanmışız
 Akşam olur mektuplar hasretlik söyler
 Zagrep radyosunda Lili Marlen türküsü
 Siperden sipere ateş tokuşturanlar
 Karanlıkta dem tutan ishak kuşu
 Biz *insanlar yemin ettik imanımız var*
Hürriyet (Özgürlük) için hürriyet aşkına
Savulacak dönen
savulacak düşman
Dehrin cefasını çektik sefasını süreceğiz
 Akşam olur mektuplar hasretlik söyler
 Zagrep radyosunda Lili Marlen türküsü
 Dost ağlar karanfilim
 Dost ağlar karanfilim
 Marş söylemeden ölmek bize yakışmaz

نفست دندانهایمان ریخت
 سپس موهایمان
 پس از آن یک به یک دوستانمان
 این جانم در جایی در میانه دنیاست
 تک و تنها و بی کس
 شکسته دست و بالمان
 از جان شیرینمان به تنگ آمدیم
 شب می شود و نامه ها از مسرت می خوانند
 و تو رادیو زاگرب ترانه لیلی مارلن
 از سنگری به سنگر دیگر آتش شلیک کننده گان
 در تاریکی مرغ هقی که نفسش گرفته
 ما انسانها قسم خوردیم و ایمان داریم
 به خاطر آزادی و به خاطر عشق به آزادی
 (کسی که از این راه) برگردد کور خواهد شد
 کور خواهد شد دشمن
 ظلم زمانه را کشیدیم لذتش را هم خواهیم برد
 شب می شود و نامه ها از مسرت می خوانند
 و تو رادیو زاگرب ترانه لیلی مارلن
 میفکم دوست می گرید
 میفکم دوست می گرید
 برازنده ما نیست مرگ، بدون فواندن مارش

Beni bul مرا پیدا کن*

Dün gece gördüm düşümde
 Seni özledim anne
 Elin yine ellerimde
 Gözlerin ağlamaklı
 Gözyaşlarını sildim anne
 Camlar düştü yerlere
 Elim elim kan içinde
 Yanıma gel yanıma anne
 İki yanımda iki polis
 Ellerim kelepçede
 Beni bul beni bul anne
 Dün gece gördüm düşümde
 Seni özledim anne
 Gözlerinden akan bendim
 Düştüm göğsüne
 Söyle canın yandımı anne
 Camlar düştü yerlere
 Elim elim kan içinde
 Yanıma gel yanıma anne
 İki yanımda iki polis
 Ellerim kelepçede
 Beni bul beni bul anne

دیشب در رویاهام دیدمت
 دلم برایت تنگ شده مادر
 باز دستت در دستانم بود
 و پشمانت گریان
 اشک‌هایت را پاک کردم، مادرا
 شیشه‌ها به زمین افتاد،
 دست‌ها در درون خون
 بیا کنار، کنار مادر
 در دو طرفم دو پلیس
 و دست‌ها در دست بند
 مرا پیدا کن مرا پیدا کن مادر
 دیشب در رویاهام دیدمت
 دلم برایت تنگ شده مادر
 اشکی که از پشمهات سرازیر شد، من بوده
 بر سینه‌ات افتاده
 بگو، آیا جان‌ت سوخت مادر
 شیشه‌ها به زمین افتاد
 دست‌ها خونین شد،
 بیا کنار، کنار مادر
 در دو طرفم دو پلیس
 و دست‌ها در دست بند
 مرا پیدا کن مرا پیدا کن مادر

* در سال ۱۹۹۵ مادرانی که فرزندانشان برای تحقیق توسط دولت برده شده بودند ولی دیگر هرگز از آنان خبری نبود، برای جستجوی گمشدگان شان روزهای شب‌ه در مقابل «لیسه گل‌تاه سرای» جمع می‌شدند و خواهان فهمیدن سرنوشت آنان بودند. این جنبش به نام «مادران شب‌ه» شهرت یافت و دولت شروع به سرکوب این جنبش نمود. کایا که در ترانه‌های گذشته‌اش نیز از درد و رنج مادران زندانیان حرف زده بود، در کنار این جنبش ایستاد و برای دفاع از آن آهنگی را به نام «مرا پیدا کن مادر» سرود و آلبومش را نیز در همان سال به این نام منتشر کرد.

Başım Belada

سرهم تو بلاست

Bu gün düşünemeyeceğin kadar
 başım belada
 Köşe başları tutulmuş
 üstelik yağmur yağmada
 İler tutar yanı yok İler tutar yanı yok
 adım eşkalim bilinmekte
 Üstelik göğsümde yani tam şuramda
 Kirli sakalıyla
 bir eşkiya gezinmekte
 Başım belada
 Adamın biri vurulmuş sokakta
 Cebinde adresim bulunmuş
 Başım belada
 Tabancamı unutmuşum helada
 Nerden baksan tutarsızlık
 Nerden baksan tutarsızlık
 Nerden baksan ahmakça
 Başım belada
 Uykularım yarıda kalmış
 Başım belada
 Senelerce kuralsız yaşamışım
 Nere gitsem çaresi yok
 Nere gitsem çaresi yok yanlışım
 Sevdim inanamayacağın kadar
 seni esmer kız
 Kipriklerimde çırpınan şu tuzlu gözyaşımda
 İhanetin adı yok İhanetin adı yok
 Neylersinki çember daralmakta
 Şimdilik hoşçakal yaban çiçeğim
 Yasal mermisiyle bir komiser yaklaşımakta

امروز به اندازه ای که فکرتش را هم نکنی
 سرهم تو بلاست
 گوشه کنارها رو مسدود کردن
 باران نیز می بارد
 یعنی امکان جلو رفتن نیست
 اسم و تصویرم مشخص شده
 بر روی سینم یعنی در روبرویم
 با ریشی کثیف
 (اهزنی در حال چرغیدن (برای دستگیر کردن من)
 سرهم تو بلاست
 کسی تو خیابان کشته شده
 تو جیبش آدرس من پیدا شده
 سرهم تو بلاست
 طپانچه ام را در توالت فراموش کردم
 از هر جا که نگاه کنی بی نظمی
 از هر جا که نگاه کنی بی نظمی
 از هر جا که نگاه کنی احمقانه است
 سرهم تو بلاست
 خواب های نیمه کاره مانده اند
 سرهم تو بلاست
 سال ها بی قاعده زندگی کردم
 به هر جا که بروم چاره ای نیست
 به هر جا که بروم چاره ای نیست
 دوستت دارم به اندازه ای که فکرتش را هم نکنی
 تو را دفتر سبزه
 در این اشک های شور که در پلکم پرپر می زند
 نامی از خیانت وجود ندارد نامی از خیانت وجود ندارد
 چه می کنی که محاصره درمال تنگ تر شده
 اکنون فدا حافظ گل و موشی من
 با نزدیک شدن گلوله ی قانونی یک بازرس

DAĞLARDA ÖLMEK İSTERİM

می‌خواهم در کوه‌ها بمیرم

Ömrümde nice sızı var
Kışların önü yazı var
Kalbim kuşatmalarda dar
Dağlarda ölmek isterim

در زندگی‌ام دردهای زیادی وجود دارد
سرنوشت‌م در زمستان قرار گرفته
قلبم در مصارها در تنگناست
می‌خواهم در کوه‌ها بمیرم

Verilir hiç tutulmaz söz
Her yanımda bin namert göz
Kardaşlarım olmuş bir köz
Dağlarda ölmek isterim

مرفه‌هایی زده میشه که هیچ وقت عملی نمیشه
در هر طرفم هزار چشم نامرد
برادرانم تبدیل شدن به یه فاکستر
می‌خواهم در کوه‌ها بمیرم

Oy dağlar, Hoy dağlar
Uzaklarda yarım mi var
Oy dağlar, Hoy oy dağlar
Evde bekleyen yarım mi var

آهای کوه‌ها آهای کوه‌ها
آیا در دور دست‌ها یاری دارم
آهای کوه‌ها. آهای آهای کوه‌ها
آیا یار چشم انتظار در فانه دارم

Ben ateşten hınçtan doğdum
Zamansız solan gül oldum
Üç-beş kuruşa kul oldum
Dağlarda ölmek isterim

من از آتش از نفرت زاده شدم
گل پژمرده بی زمان شدم
به خاطر کمی پول بنده شدم
می‌خواهم در کوه‌ها بمیرم

Kaç bahar ağladım kaldım
Derin hasretlerde yandım
Kentler zalimdi dayandım
Dağlarda ölmek isterim

چند تا بهار گریه کردم ماندم
در مسرت‌های عمیق سوختم
شهرها ظالمند ایستادگی کردم
می‌خواهم در کوه‌ها بمیرم

Oy dağlar, Hoy dağlar
Evde bekleyen yarım mi var
Oy dağlar, oy oy dağlar
Uzaklarda yarım mi var

آهای کوه‌ها آهای کوه‌ها
آیا یار چشم انتظار در فانه دارم
آهای کوه‌ها آهای آهای کوه‌ها
آیا در دور دست‌ها یاری دارم

ARKA MAHALLE

محلہ پشتی

Ağladım göz yaşlarım döndü denize
 Ben derdimi kimseye söyleyemedim
 Kurşunlara gelirken arka mahlede
 Düştüm de yerlere bir of demedim
 Başıma neler geldi sana diyemedim
 Beni kaçkere dövdüler
 Adını söyleyemedim
 Başıma neler geldi sana diyemedim
 Beni kaçkere dövdüler
 Adını söyleyemedim
 hof hof of of Yıkılsın evin
 Ağladım gözyaşlarım düştü ateşe
 Yine de bu yangını söndüremedim
 Bağıra bağıra yazdım seni içime
 Bir kez olsun yüzünü güldüremedim
 Başıma neler geldi sana diyemedim
 Beni kaçkere dövdüler
 Adını söyleyemedim
 hof hof of of Yıkılsın evin

گریه کردم اشک‌ها هم تبدیل به دریا شد
 من دردم را به هیچ کس نتونستم بگم
 وقتی در محلہ پشتی گلوله‌ها به سویم بارید
 به زمین افتادم ولی اف نگفتم
 چه‌ها به سرم آمد نتونستم به تو بگم
 چندین بار مرا زدند
 اسمتو نگفتم
 چه‌ها به سرم آمد نتونستم به تو بگم
 چندین بار مرا زدند
 اسمتو نگفتم
 هف - هف هف - هف هف فونت فراب شه
 گریه کردم اشک‌ها هم رو آتیش ریفت
 باز هم نتونستم این آتیش را خاموش کنم
 فریاد کنان فریاد کنان تو را در درونم نوشتم
 ولی یک بار هم نتونستم صورتتو بفندونم
 چه‌ها به سرم آمد نتونستم به تو بگم
 چندین بار مرا زدند
 اسمتو نگفتم
 هف - هف هف - هف هف فونت فراب شه

acılara tutulmak

گرفتار شدن در دردها

Kavuşmak özgürlükse
 özgürdük ikimizde
 Elleri çığlık çığlık
 yan yana iki dünya
 İkimiz iki dağdan iki hırçın su gibi
 akıp gelmiştik
 Buluşmuştuk bir kavşakta.
 Unutmuştuk ayrılığı
 Yok saymıştık özlemeği
 Şarkımıza dalmıştık
 Mutluluk mavi çocuk
 oynardı bahçemizde
 Acı çekmek özgürlükse
 özgürüz ikimizde
 O yuvasız çalı kuşu bense
 kafeste kanarya
 O dolaşmış daldan dala
 savurmuş yüreğini
 Ben bölmüşüm yüreğimi
 başkaldıran dizelere
 Aramakmış oysa sevmek
 özlemekmiş oysa sevmek
 Bulup bulup yitirmekmiş
 düşsel bir oyuncağı
 Yalanmış hepsi yalan
 yalanmış hepsi yalan
 Sevmek diye bir şey vardı
 Sevmek diye bir şey yokmuş
 Acı çektim günlerce
 acı çektim susarak
 Şu kısacık konuklukta
 depresyon kargaşasında
 Yaşadım bir kaç binyıl
 acılara tutularak

به هم رسیدن اگر آزادی باشد،
 هر دو آزاد بودیم
 با دستانی فریاد کنان
 پهلو به پهلو دو دنیا
 دوتایی چون دو رود لجهج از دو کوه
 سرازیر شده و آمده بودیم
 در تقاطعی با هم دیدار کرده بودیم.
 جدایی را از یاد برده بودیم
 مسرت کشیدن را هیچ شمرده بودیم
 در ترانه مان غوطه‌ور شده بودیم
 فوشبفتی، چون کودکی آبی
 در باغچه مان بازی می‌کرد.
 درد کشیدن اگر آزادی باشد
 هر دو آزادیم
 آن پرنده‌ی بی لانه برای من
 یک قناری در قفس است
 او از شافه ای به شافه‌ی دیگر گشته بود
 قلبش را به باد داده بود
 من قلبم را تقسیم کرده‌ام
 به بخشهای سرکش
 در صورتی که دوست داشتن جست و جو کردن باشد
 در صورتی که دوست داشتن مسرت کشیدن باشد
 یافتن و یافتن گم کردن باشد
 مانند اسباب بازی‌ای رویایی
 دروغ بوده است همگی دروغ
 دروغ بوده است همگی دروغ
 چیزی به نام دوست داشتن وجود دارد
 چیزی به نام دوست داشتن وجود نداشته
 درد (تلفی) کشیدم روزها
 درد کشیدم سکوت کنان
 در این میهمانی کوتاه
 در شلوغی یک زلزله
 زندگی کردم یک چند هزار سال
 با گرفتار شدن در دردها

Acı çekmek özgürlükse
 özgürdük ikimizde
 Acılardan arta kalan işte
 şu bakışlarmış
 Buğu diye gözlerimde
 gün batımı bulutlarmış
 Yalanmış hepsi yalan
 yalanmış hepsi yalan
 Savrulup gitmek varmış
 Ayrı yörüngelerde

تلفی کشیدن اگر آزادی باشد
 هر دو آزاد بودیم
 آن چه که از دردها به جا مانده، اکنون
 این نگاهها بوده‌اند
 مثل بُفار در پشمانم،
 غروب را ابری کرده بود
 دروغ بوده است همگی دروغ
 دروغ بوده است همگی دروغ
 اگر اصراری در رفتن بوده
 در مسیرهای دیگر

sorgular باز جوها

Kimileri hep suçluyor
 Kimileri sorguluyor
 Yaralı yüreğime kara çalıyor
 İhanet zincirini tutan utansın
 Dönüp arkasına bakan
 utansın
 Dost diye bağırma bastığım insanlar
 Arkamı dönünce vuran utansın
 Durmadan hep soruyorlar
 Aç bırakıp gülüyorlar
 Emekleğen yüreğime usta diyorlar
 Usta değil acemi bir işçiğim ben
 Onurlu bir kavganın neferiğim ben
 Dostun dostu düşmanın eceliğim ben
 Bilipde söylemeyen diller utansın
 İhanet zincirini tutan utansın
 Dönüp arkasına bakan
 utansın
 Dost diye bağırma bastığım insanlar
 Arkamı dönünce vuran utansın

بعضی‌ها رو همیشه متهم می‌کند
 بعضی‌ها رو بازجویی می‌کند
 به قلب زخمیم سیاهی می‌زند
 آن که زنجیر خیانت را می‌گیرد شره کند
 آن که برمی‌گردد و به پشت سرش نگاه می‌کند
 شره کند
 آنان که مثل دوست در آغوش می‌کشم
 تا پشت به او می‌کنم می‌زند شره کند.
 بی‌وقفه همیشه می‌پرسند
 گرسنه ترک می‌کنند و می‌فندند
 به قلب زخمتم کشم استاد می‌گویند.
 استاد نیستم (کارگری بی‌تجربه هستم من
 یک نفر از جدال شرافتمند هستم من
 دوسته دوست، اجل دشمن هستم من
 زبانی که (این را) می‌داند و نمی‌گوید شره کند.
 آن که زنجیر خیانت را می‌گیرد شره کند
 آن که برمی‌گردد و به پشت سرش نگاه می‌کند
 شره کند
 آن که دوست می‌پندارم و در آغوشش می‌کشم
 تا پشت به او می‌کنم می‌زند شره کند

nerden bileceksiniz از کجا خواهید فهمید

Üstüm başım toz içinde
 Önüm arkam pos içinde
 Sakallarım pas içinde
 Siz benim nasıl yandığımı nerden
 bileceksiniz
 Bir fidandım derildim
 Fırtınaydım duruldum
 Yoruldum çok yoruldum
 Siz benim neler çektiğimi nerden
 bileceksiniz
 Taş duvarlar yıkıp geldim
 Demirleri söküp geldim
 Hayatımı yakıp geldim; hey
 Siz benim neden kaçtığımı nerden
 bileceksiniz
 Gökte yıldız söner şimdi
 Siz benim niye içtiğimi nerden
 bileceksiniz
 Bir pınardım kan oldum
 Yol kenarı han oldum
 Yandım ah ziyan oldum
 Siz benim neden susduğumu nerden
 bileceksiniz
 Ben ardımda yaş bıraktım
 Ağlayan bir eş bıraktım
 Sol yanımı boş bıraktım; hey
 Siz benim kime küsdüğümü nerden
 bileceksiniz

سر و رویم درون غبار
 هر طرفم در درون زشتی‌ها
 ریش‌هایم درون زنگار
 شما چگونه سوختنم رو از کجا
 فواید فهمید
 نهالی بوده کنده شده.
 طوفانی بودم بی حرکت شدم
 خسته شدم بسیار خسته شدم
 شما چه‌ها کشیدن مرا از کجا
 فواید فهمید
 دیوارهای سنگی فرو ریختم و آمدم.
 آهن‌ها را کنده آمدم
 زندگی‌ام رو سوزاندم و آمدم . هی
 شما از چه گریختن مرا از کجا
 فواید فهمید
 ستاره در آسمان خاموش می‌شود اکنون
 شما برای چه نوشیدن مرا از کجا
 فواید فهمید
 پشمه ای بودم و خونین شدم
 مسافرفانه کنار راهی شدم
 سوختم آه آسیب دیدم
 شما برای چه سکوت کردن مرا از کجا
 فواید فهمید
 من در پشت سر اشک رها کردم.
 همسری گریان رها کردم
 سمت چپم را خالی کردم هی
 شما به خاطر کی قهر کردنم را کجا
 فواید فهمید

Birazda sen ağla

کمی هم تو گریه کن

Akşamlar böyle biter
 Hep böyle dertli biter
 Evli evine gider
 Kuşlar yuvaya döner
 Bir de sen gitme
 Bir de sen gitme
 içimden Yaralıyam ben
 Giden bu yolculardan
 En çok ben şanssızım
 Ne kadar çok yaşadıysam
 O kadar çok yalnızım
 Biraz da sen ağla Biraz da sen ağla
 Ölürken bile hasretimden sana
 Bir tek sen anla. Bir tek sen anla

شبها این چنین به پایان می‌رسند.
 همیشه این چنین دردناک به پایان می‌رسند.
 خانه دار به خانه‌اش میره.
 پرنده‌ها به لانه برمی‌گردند.
 دیگه تو نرو،
 دیگه تو نرو،
 از درون زخمیم
 از این مسافران که می‌روند
 بیشتر از همه من بدشانسم
 هرچه بیشتر زندگی می‌کنم
 همان قدر فیلی تنهایم
 کمی هم تو گریه کن، کمی هم تو گریه کن
 حتی تا مرگ هم مسرتم برای توست
 این را تنها تو بفهم این را تنها تو بفهم

Öyle Bir Yerdeyim Ki

در چنان جایی هستم که

Öyle bir yerdeyim ki
 Ne karanfil ne kurbağa
 Öyle bir yerdeyim ki
 Bir yanım mavi yosun dalgalanır sularda
 Bir yanım mavi yosun dalgalanır sularda
 Dostum dostum güzel dostum
 Bu ne beter çizgidir bu
 Bu ne çıldırtan denge
 Yaprak döker bir yanımız
 Bir yanımız bahar bahçe
 Öyle bir yerdeyim ki
 bir yanım çığlık çığlığa
 Öyle bir yerdeyim ki
 Anam gider allah allah
 kızım düşmüş sokağa
 Anam gider allah allah
 ölüm düşmüş sokağa

در چنان جایی هستم که
 نه میفکی و نه قورباغه ای (هست)
 در جایی هستم که
 یک طرفم خزه های آبی در آب موج می‌زنند
 یک طرفم خزه های آبی در آب موج می‌زنند
 دوستم دوستم دوست نازنینم
 این چه سرنوشت بدی است
 این چه تعادل دیوانه کننده ایست
 یک طرف مان برگ ریزان
 یک طرف مان بهار و باغچه
 در چنان جایی هستم که
 یک طرفم بیغ و فریاد
 در جایی هستم که
 مادرم می‌رود فدایا فدایا
 دخترم در کوچه‌ها آواره شده
 مادرم می‌رود فدایا فدایا
 مرگ به کوچه‌ها افتاده

KUM GİBİ

مثل خاک

Martılar ağlardı çöplüklerde
 Biz seninle gülüşürdük
 Şehirlere bombalar yağardı her gece
 Biz durmadan sevişirdik
 Acımasız olma şimdi bu kadar
 Dün gibi dün gibi çekip gitme
 Bırakta sarılayım/dolanayım ayaklarına
 Kum gibi kum gibi ezip geçme
 Sonbahar damlardı damlalarımıza
 Biz seninle sararırdık
 Aydınlansın diye şu kirli yüzler
 Biz durmadan şavaşırdık
 Acımasız olma şimdi bu kadar
 Dün gibi dün gibi çekip gitme
 Bırakta sarılayım/dolanayım ayaklarına
 Kum gibi kum gibi ezip geçme

مرغان در یایی در زباله دان ها می‌گر یستند
 ما با تو می‌فندیديم
 هر شب به شهرها بمب می‌بارید
 ما بدون توقف عشق بازی می‌کردیم
 مالا این قدر بی رحم نباش
 مثل دیروز مثل دیروز از کنارم نرو
 بگذار تا به پاهایت بیافتم
 مثل خاک مرا زیر پاهایت له نکن و رد شو
 پاییز بی موقع فرو می‌ریخت بر رویمان
 ما با تو زرد می‌شدیم
 تا بدرفشد این چهره‌های زشت
 ما بدون توقف می‌جنگیدیم
 اکنون این قدر بی رحم نباش
 مثل دیروز مثل دیروز از کنارم نرو
 بگذار تا به پاهایت بیافتم
 مثل خاک مرا زیر پاهایت له نکن و رد شو

UÇUN KUŞLAR

پرواز کنید پرندگان

Uçun kuşlar uçun doğduğum yere
 Şimdi dağlarımda mor sümbül vardır
 Ormanlar koynunda bir serin dere
 Dikenler içinde sarı gül vardır.
 Uçun kuşlar uçun burda vefa yok
 Öyle akar sular, öyle hava yok
 Feryadıma karşı aksi seda yok
 Bu yangın yerinde soğuk kül vardır

پرواز کنید پرندگان پرواز کنید به زادگاه من
 اینک در کوه‌هایش سنبل بنفش روییده
 در آغوش جنگل‌ها یک دره فنک
 در میان خارهای گل‌های زرد وجود داره
 پرواز کنید پرندگان پرواز کنید در اینجا وفا نیست
 چنین آب‌های جاری و چنین هوای پاک نیست
 در برابر فریادم انعکاس صدایی نیست
 در این مکان آتش گرفته فاکستر سرد وجود داره

Munzurlu

* از رودخانه مونزور

Munzurdan bir kuş indi karalı karalı
 Gittim baktım kanatları yaralı yaralı
 Kirvem belli dersim dağlarının maralı
 Hey avci vurmuştur
 gor kaç gündür yaralı
 Munzurdan bir tas su verinde ölem diyor
 Hem ağlıyor hem bir türkü söylüyor
 Bizde söyleyelim birlikte ölelim
 Munzur benim kirvem olur kime vereyim
 Kirvem yine bela; Kirvem yine bela
 Kör olmuş dağlar yolum karanlık
 Kirvem yine bela; Kirvem yine bela
 Duman olmuş dağlar yolum karanlık
 Ah diz çökmüş de illede anam anam diyor
 Burna haber salında daye daye daye
 Ah dönüp gitsem şu dağlara diyor
 Kirvem dağlarda nerde olduğunu bilem
 Ah dağlara git ateş yak
 Orda olduğunu bilem
 Ah kirvem uzat uzat ayağının
 altını öpem
 Kirvem yine bela; Kirvem yine bela
 Kör olmuş dağlar yolum karanlık
 Kirvem yine bela; Kirvem yine bela
 Duman olmuş dağlar yolum karanlık

از مونزور پرندۀ ای پایین آمد سیاه سیاه
 رفتیم نگاه کردم باله‌اش زخمی زخمی
 پدرفوندم آهوی کوههای درسیم
 آهای شکارچی اونو زده
 نگاه کن چند روز که زخمیه
 می گوید از مونزور کاسه ای آب دهید تا بمیره
 هم گریه می کند هم ترانه ای می خواند
 ما هم می خوانیم باهم بمیریم
 مونزو پدر خوانده ام است به کی بدمش
 پدرفوندم بازه بلا، پدرفوندم بازه بلا
 بسته شده کوهها، راهم تاریک
 پدرفوندم بازه بلا، پدرفوندم بازه بلا
 مه گرفته کوهها رو، راهم تاریک
 آه زانو زده یکسره مادرم مادرم می گوید
 این پیام رو میداد دایه دایه دایه
 آه میگوید باید برگردم به کوهها
 پدرفوندم در کوهها، کجا بودنشو نمیدونم
 آه برو در کوهها آتش روشن کن
 تا در اونجا بودنشو بفهمم
 آه پدرفوندم درازکن پاهایت را
 تا زیرشو ببوسم
 پدرفوندم بازه بلا، پدرفوندم بازه بلا
 بسته شده کوهها، راهم تاریک
 پدرفوندم بازه بلا، پدرفوندم بازه بلا
 مه گرفته کوهها رو، راهم تاریک

* در سال ۱۹۳۷ قیامی به سرکردگی سید رضا در استان درسیم روی داد که با سرکوب و قتل عام شدید نیروهای آتاترک روبرو گردید. گزارش شده بسیاری از زنان و کودکان از ترس نیروهای آتاترک خود را به رودخانه مونزو انداختند.

Suskun

ساکت

Rüya bütün çektiğimiz
 Rüya kahrım rüya zindan
 Nasılda yılları buldu
 Bir mısra boyu maceram
 Nasılda yılları buldu
 Bir mısra boyu maceram
 Sus kimseler duymasın duymasın
 ölürem ha
 Aymışam yarı gecede
 seni bulmuşam sonra
 Sus kimseler duymasın duymasın
 ölürem ha
 Yağar bir yağmur sonra yağıyor yeşil yeşil
 Bilmezler nasıl aradık birbirimizi
 Bilmezler nasıl sevdik birbirimizi
 Bilmezler nasıl aradık birbirimizi
 Bilmezler nasıl sevdik birbirimizi
 İki yitik hasret iki parça can
 Sus kimseler duymasın duymasın
 ölürem ha
 Aymışam yarı gecede
 seni bulmuşam sonra
 Sus kimseler duymasın duymasın
 ölürem ha
 Yağar bir yağmur sonra yağıyor yeşil yeşil

هر چه کشیدیم از رویا بود
 رویا عذاب رویا زندان
 چگونه سالها رو قسمت کرد
 قصه زندگیام در اندازه یک مصرع
 چگونه سالها رو قسمت کرد
 قصه زندگیام در اندازه یک مصرع
 سکوت کن تا کسی نشنود، نشنود،
 که دارم می‌میرم
 در نیمه شب به فودم او مدم ،
 سپس تو را یافته‌ام
 سکوت کن تا کسی نشنود، نشنود،
 که دارم می‌میرم
 بارانی می‌بارد و سپس سبز سبز می‌کند
 نمی‌دانند که چگونه جستجو کردیم همدیگر را
 نمی‌دانند چگونه همدیگر را دوست داشتیم
 نمی‌دانند که چگونه جستجو کردیم همدیگر را
 نمی‌دانند چگونه همدیگر را دوست داشتیم
 دو مسرت نابود شده، دو نیمه‌ی جان
 سکوت کن تا کسی نشنود، نشنود،
 که دارم می‌میرم
 در نیمه شب به فودم او مدم،
 سپس تو را یافته‌م
 سکوت کن تا کسی نشنود، نشنود،
 که دارم می‌میرم
 بارانی می‌بارد و سپس سبز سبز می‌کند

Dardayım

در تنگنایم

Dardayım yalanım yok
 Baskın yedim gün gece
 Örselendi aşklarım üstelik
 Bir uzak diyardayım
 Günaydın anneciğim, günaydın babacığım
 Yine sabah oluyor
 Evde sabah olmaz deme
 Orda günler geçmez deme
 İçime sancı doğuyor
 Yüreğimi bir kalkan bilip, sokaklara çıktım
 Kahvelerde oturdum çocuklarla konuştum
 Sıkıldım dertlendim dostlarımla buluştum
 Bugün de ölmedim anne
 Kapalıydı kapılar, perdeler örtük
 Silah sesleri uzakta boğuk boğuk
 Bir yüzüm ayrılığa,
 bir yüzüm hayata dönük
 Bugün de ölmedim anne
 Üstüme bir silah doğruldu sandım
 Rüzgar beline dolandığında bir dalın
 Korktum, güldüm, kendime kızdım
 Bugün de ölmedim anne
 Bana böylesi garip duygular
 Bilmem neye gelir nereye gider
 Döndüm işte, acı yüreğimden
 beynime sızar
 Bugün de ölmedim anne

در تنگنایم دروغی ندارم
 شبانه روز مورد هجوم قرار گرفتم
 عشق‌هایم هم نابود شدند
 در سرزمین دوری هستم
 صبح بفریر مادرم صبح بفریر پدرم
 دوباره سمر میشه
 نگو که در خانه ما سمر نمی شه
 نگو که اونجا روزها نمی گذرن
 که در درونم درد به وجود می آید
 قلبم رو مثل سپر فرض کردم و به کوفه‌ها رفتم
 در قهوه فونه‌ها نشستم با بچه‌ها حرف زدم
 فستق و دردمند شدم و با دوستان دیدار کردم
 مادر امروز هم نمردم
 درها بسته و پرده‌ها کشیده بودن
 صدای اسلحه از دوردست
 به طرفم جدایی
 به طرفم روی برگرداندن از زندگی
 امروز هم نمردم مادر
 فکر کردم سلامی به طرفم نشانه رفته
 شافه ایی بود که باد تکانش می‌دهد
 ترسیدم فنیدم از فودم عصبانی شدم
 امروز هم نمردم مادر
 برای من چنین احساسات غریبی
 نمی دونم برای چی میاد و به کجا می ره
 حالا برگشتم و درد از قلبم
 به مغزم نفوذ می کنه
 امروز هم نمردم مادر

Yeter

دیگه کافیه

Bilmediğim birşey söyle bana
Mutluluğu anlat mesela
Bilmediğim birşeyler söyle
O çok duyduğum yalanlar olmasın
Bilmediğim bir şarkı söyle
Sözlerinde ayrılık olmasın
Yeter bu dünyanın cefası derdi
Yeter boş yere kaç bahar tükendi
Yıllarca kendimi kahrettiğim yetti
Gel bana bilmediğim birşeyler söyle
Yıllarca dinlediğim aynı masallar yetti
Gel bana bilmediğim birşeyler söyle
Bilmediğim birşey söyle bana
Gülmeyi anlat mesela
Bilmediğim birşeyler söyle
Ezber bildiğim dertler olmasın
Bilmediğim bir şarkı söyle
Gözlerimde hüznün bırakmasın

از چیزی که بلد نیستم به من بگو
مثلاً فوشبفتی را به من بفهمان
از چیزهایی که بلد نیستم بگو
از دروغ‌ها زیادی که تاکنون شنیده‌ام نباشه
یه ترانه ای که بلد نیستم رو بگو
تو شعرش جدایی نباشه
کافیه دیگه جفا و درد این دنیا
کافی دیگه چند تا بهار به خاطر هیچ نابود شد
سال‌هایی که فودمو عذاب دادم به سر اومد
بیا و از چیزی که بلد نیستم به من بگو
سال‌ها داستان‌های تکراری گوش دادم به سر اومد
بیا و از چیزی که بلد نیستم به من بگو
از چیزی که بلد نیستم به من بگو
مثلاً فنیدین را به من بفهمان
از دردهایی که از بر دارم نباشه
ترانه ای بفوان که بلد نیستم
ترانه ای که تو پیشماهم اندوه نیاره

Sürgün acısı

غم تبعید

Tarifi imkansız acılar içindeyim
Gurbette akşam oldu yine
rüzgar peşindeyim
Yurdumdan uzak yağmurlar içindeyim
Akşam oldu sürgün susuyor
Dönecekler bir gün
Alkırlara bozkırlara
güneşi sunacaklar
Yanacaklar yanacaklar
Ama bir daha yalnız kalmayacaklar

درون غم‌هایی هستم که شرمش ناممکنه
تو غربت بازهم شب شد
در جستجوی روزگار
از سرزمینم دور و در میان بارانها هستم
شب شد و تبعید سکوت می‌کند
روزی باز فوهند گشت
به دشته‌ها و بیابانها
فورشید را تقدیم فوهند کرد
فوهند سوفت فوهند سوفت
اما، باره دیگر تنها نخواهند ماند

Giderim

می‌روم

Artık seninle duramam
 Bu akşam çıkar giderim
 Hesabım kalsın mahşere
 Elimi yıkar giderim
 Sen zahmet etme yerinden
 Gürültü yapmam derinden
 Parmaklarımın üzerinden
 Su gibi akar giderim
 Artık sürersin bir sefa
 Ne cismim kaldı ne cefa
 Şikayet etmem bu defa
 Dişimi sıkar giderim
 Bozar mı sandım acılar
 Belaya atlar giderim
 Kursun gibi mavzer gibi
 Dağ gibi patlar giderim
 Kaybetsem bile herşeyi
 Bu aşkı yırtar giderim
 Sinsice olmaz gidişim
 Kapıyı çarpar giderim
 Sana yazdığım şarkıyı
 Sazımdan söker giderim
 Ben ağlayamam bilirsin
 Yüzümü döker giderim
 Köpeklerimden kuşumdan
 Yavrumdan cayar giderim
 Senden aldığım ne varsa
 Yerine koyar giderim
 Ezdirmem sana kendimi
 Gövdemi yakar giderim
 Beddua etmem üzülme
 Kafama sıkar giderim

دیگر نمی‌توانم با تو بمانم
 امشب بیرون زده می‌روم
 مسابمان بماند برای روز محشر
 دستم را شسته و می‌روم
 تو به خودت زحمت نده
 از ته دل داد نمی‌زنم
 از روی نوک انگشتانم
 مثل آب روان شده می‌روم
 بعد از این لذت می‌بری
 نه جسمم مانده نه ظلم
 این دفعه شکایت نمی‌کنم
 دندان‌هایم را فشار داده می‌روم
 آیا فکر کردی که غم‌ها من را داغون می‌کنند
 خودمو در بلا انداخته می‌روم
 مثل گلوه مثل مسلسل
 مثل کوه منفجر شده و می‌روم
 اگر همه چیزم را هم از دست بدهم
 این عشق را پاره کرده می‌روم
 رفتنم مافیانه نخواهد بود
 در را کوبیده می‌روم
 ترانه ای را که برایت سروده بودم
 از سازه کنده می‌روم
 می‌دانی که نمی‌توانم بگیرم
 رویم را پاک کرده می‌روم
 از سگ‌ها و پرنده‌ها
 از بچه‌ها رو برگردانده می‌روم
 از تو هر آنچه که گرفته‌ام
 سر جایش گذاشته و می‌روم
 خودم را پیش تو تمقیر نمی‌کنم
 تنم را سوزانده می‌روم
 نفرینت نمی‌کنم نگران نباش
 به سرم شلیک کرده می‌روم

Ağladıkça چون گریه کردیم

Dağlarda öfkeli başım
Serhatda hep akşam oluyor
Nasipsiz kıştan mı, yamurdan mı
yoksa aşktan mı
Ağladıkça, ağladıkça
dağlarımız yeşerecek
Görecek, göreceksin
Ağladıkça, Ağladıkça
Geceyi tutacağız
göreceksin, göreceksin
İlk yazıda bitti telaşım
Alnımda hep kavga duruyor
Vakitsiz hırstan mı
Bahardan mı yoksa aşktan mı
Ağladıkça, ağladıkça
bozkırlar yeşerecek
Görecek göreceksin
Ağladıkça, Ağladıkça
Güneşi tutacağız
göreceksin, göreceksin

در کوها سرم فشمگین است
همیشه تو مرز شب میشه
آیا از زمستون بدون بهره است، آیا از بارونه
و یا که از عشقه
چون گریه کردیم چون گریه کردیم
کو هامون سبز فواهد شد
فواهد دید فواهی دید
چون گریه کردیم چون گریه کردیم
شبو فواهیم گرفت
فواهی دید فواهی دید
اول سرنوشت نابود شد تلاشم
در روبروم همیشه ستیز قرار میگیره
آیا از مرص بی پایانه
آیا از بهاره و یا که از عشقه
چون گریه کردیم چون گریه کردیم
کویرها سبز فواهدند شد
فواهد دید فواهی دید
چون گریه کردیم چون گریه کردیم
خورشید و فواهیم گرفت
فواهی دید فواهی دید

İçimde ölen biri var در درونم مرده ای وجود دارد

Bana birşeyler anlat
Canım çok sıkılıyor
Bana birşeyler anlat
İçim içimden geçiyor
Yanımdasın susuyorsun
Susuyor konuşmuyorsun
Bakıyor görmüyorsun
Dokunsan donacağım
İçimde intihar korkusu var
Bir gülsen ağlayacağım
Bir gülsen kendimi bulacağım
Depremler oluyor beynimde
Dışarda siren sesi var
Her yanımda susmuş insanlar
İçimde ölen biri var
Hadi birşeyler söyle
Çocuk gözlerim dolsun
İçinden git diyorsun
Duyuyorum gülüm
Gideceğim, son olsun
İçimde soluyorsun
İki can var içimde
Korkular salıyorsun üstüme
korkular Heran başka biçimde

یه چیزهایی به من بفهمان
رومم فیلی در عذابه
یه چیزهایی به من بفهمان
دل تو دلم نیست
وقتی در کنارمی سکوت می‌کنی
سکوت می‌کنی مرف نمی‌زنی
نگاه می‌کنی، نمی‌بینی
آزارم بدی از حال فواهم رفت (یخ می‌کنم)
در درونم ترس از خودکشی وجود داره
اگه بخندی گریه فواهم کرد
اگه بخندی فوادم رو فواهم یافت
در سرم زلزله‌ها می‌شود
در بیرون صدای وحشت وجود داره
هر طرفم انسان‌های سکوت کرده
در درونم مرده ای هست
زود باش یه چیزی بگو
تا چشم‌های بچه‌گانه‌ام پر از اشک شوند
ته دلت می‌گویی که برو
می‌شنوم گل من
فواهم رفت، تموم بشه
تو دلم پزمرده میشی
در بدنم دو جان هست
مرا به وحشت می‌اندازی
ترس‌ها هر لحظه به شکلی

Macera

ماجرا

Küçüktüm,küçüktüm
 Oltayı attım denize
 Üşüşüverdi balıklar
 Denizi gördüm
 Bir uçurtma yaptım,telli duvaklı
 Kuyruğu ebemkuşağı renginde
 Bir salıverdim gökyüzüne
 Gökyüzünü gördüm
 Büyüdüm issiz kaldım,aç kaldım
 Para kazanmak gerekiyordu
 Girdim insanların içine
 İnsanları gördüm

وقتی کوچک بودم وقتی کوچک بودم
 قلاب را به دریا انداختم
 ماهیها دورش جمع شدند
 دریا رو دیدم
 بادبادکی ساختم با تور و بند دار
 دمش به رنگ رنگین کمان
 در آسمان رهایش کرده
 آسمان را دیدم
 بزرگ شدم تنها ماندم، گرسنه ماندم
 لازم بود که پول در بیاورم
 میان انسانها رفتم
 انسانها رو دیدم

yetiş nerdesin

به فریادم برس کجایی

Ne dağlar yıkılır, ne de duvarlar
 Of çeker ağlarım, yetiş nerdesin
 Kurumuş pınarlar, gelmez baharlar
 eyvah ,eyvah
 Ah eder ağlarım, yetiş nerdesin
 Canım nerdesin sen, gülüm nerdesin
 Bekle ben öleyim ki o zaman gelesen
 Beyaz mintanına, boş yastığına
 Yüz sürer ağlarım,
 yetiş nerdesin
 Yandım ataşına kül oldum Allah allah
 Diz çöker ağlarım,
 yetiş nerdesin

نه کوهها فرو می‌ریزند نه دیوارها
 ناله کنان گریه می‌کنم به فریادم برس کجایی
 چشمه‌ها خشکیده بهارها نمی‌آیند
 ای وای ای وای
 آه کشان گریه می‌کنم به فریادم برس کجایی
 جانم کجایی تو، گلم کجایی تو
 منتظر باش بمیرم که اون زمان بیایی
 به اون پیراهن سفیدت و بالش خالیت
 صورتم را کشیده و گریه می‌کنم
 کجایی به فریادم برس
 تو آتشت سوختم و خاکستر شدم فدایا فدایا
 زانو می‌زنم گریه می‌کنم
 به فریادم برس کجایی

Oy benim canım

آهای جان من

Ay ışığı vurmuş
 Toprak yanıyor
 Toprağın üzerine
 Kimler düşüyor
 Kimse bu yangını
 Görmüyor duymuyor
 Onun için mi dağlar
 Yıldızlar ağlıyor
 Oy benim canım
 Yaralı ceylanım
 Henüz yolun başında
 Solup giden baharım
 Ay ışığı vurmuş
 Yurdum kanıyor
 Gözüm nereye sızıyor
 Bu kaçınıcı baharım
 Başlamadan bitiyor
 Onun için mi dağlar
 Yıldızlar ağlıyor
 Oy benim canım
 Yaralı ceylanım
 Henüz yolun başında
 Solup giden baharım

نور ماه تابیده
 خاک سرزمین داره می سوزه
 بروی خاک
 چه کسای میوفتن
 هیچ کس این سوختن رو
 نمی بینه احساس نمی کنه
 آیا به خاطر اون کوهها
 و ستارهها گریه می کنند
 آهای جان من
 غزال زخم خورده من
 هنوز راحت در سرم
 بهار پژمرده و از دست رفته من
 نور ماه تابیده
 سرزمینم فونین است
 چشمهایم به کجا خیره شده
 این چندمین بهاره
 شروع نشده به پایان میرسه
 آیا به خاطر اون کوهها
 و ستارهها گریه می کنند
 آهای جان من
 غزال زخم خورده من
 هنوز راحت در سرم
 بهار پژمرده و از دست رفته من

Korkarım

می ترسم

Güzüm baharlara
 Yüzüm yağmurlara
 Hüznüm dağlara küs
 Gözüm sabahlara
 Ömrüm topraklara
 Hüznüm dağlara küs
 Geceden karanlık sebebim
 Geceden mülteci kederim
 Korkarım dönmez yüreğim
 Korkarım güzelim korkarım
 Beni soracaklar
 Beni bulacaklar
 Beni yoracaklar yar
 Beni tutacaklar
 Beni yakacaklar
 Bana kıyacaklar yar
 Sorulur karanlık sebebim
 Vurulur mülteci kederim
 Korkarım dönmez yüreğim
 Korkarım güzelim korkarım

پاییز من از بهارها
 صورتم از بارانها
 اندوه من از کوهها روی برگردان
 چشم من از بامدادان
 عمر من از خاکها
 اندوه من از کوهها روی برگردان
 سببیت من از شب تاریک تره
 غمهای من از شب بی پناه تره
 می ترسم قلبم باز نمی گرده
 می ترسم زیبای من می ترسم
 مرا جستجو فوهند کرد
 مرا پیدا فوهند کرد
 مرا فسته فوهند کرد، ای یار
 مرا فوهند گرفت
 مرا به آتش فوهند کشید
 به من رحم نفوهند کرد، ای یار
 پرسیده میشه علت تاریکی من
 غم بی پناهم کوبیده میشه
 می ترسم قلبم باز نمی گرده
 می ترسم زیبای من می ترسم

Gayrı Gider Oldum

دیگر رفتنی شده

Gayrı gider oldum gardaşlar	دیگر رفتنی شده برادران
Ve de kızkardaşlar	و نیز خواهران
Gayrı haram bu can bana	دیگر این جان برایم حرام شد
Bu toprak ،damlar ،bu yollar bana	این خاک، این خانه‌ها، این راه‌ها به من
Bu sevdalar ،bu ağaçlar ،haram bana	این عشق‌ها، این درخت‌ها برایم حرام است
Oğul uşak bir de karım	فرزند پسر و نیز همسر
Kurt bana hastır çeker	گرگ قصد جانم را می‌کند
Yılan bana çıyan bana	مار به من، هزار پا به من
Hastır çeker yılan bana	مار قصد جانم را می‌کند
Lan gardaş bu nasıl yara	برادر این چه زخمی است
Kanar her yerinden	هر طرفش خون جاری می‌شود
Dövülmüşüm sövülmüşüm	کتک خورده‌ام، فمخ شنیده‌ام،
kovulmuşum ben	افراج شده‌ام من
Hastır çekilmişim yani kendi öz yurdumdan	زخمی شده‌ام حتی از وطن خودم
Çeker giderim	راهم را می‌گیرم و می‌روم

KARA YAZI

سرنوشت سیاه

Geçmedi yare sözümüz	مرفمان در یار اثر نکرد
Yollarda kaldı gözümüz	چشمانمان به راه ماند
sürüldü yüzümüz Yere	صورتمان به زمین کشیده شد
Böyleymiş karayazımız	این‌گونه بوده سرنوشت سیاه مان
Çiçekler açılmaz oldu	شکوفه‌ها دیگر باز نمی‌شوند
Pınarlar içilmez oldu	چشمه‌ها دیگر قابل نوشیدن نیستند
Yar bize gülmez oldu	یار دیگر به ما لبخند نمی‌زند
Böyleymiş kara yazımız	این‌گونه بوده سرنوشت سیاهمان
Yalnız ona yar demiştik	تنها به او یار گفته بودیم
Onda bir şey var demiştik	در او یک چیزی هست گفته بودیم
demiştik O bizi anlar	گفته بودیم او ما را می‌فهمد
Böyleymiş kara yazımız	این‌گونه بوده سرنوشت سیاه مان
Hey gönül gene bu gece	هی دلج باز هم امشب
geceden yüce Kederim	غم من از شب بیشتر است
Gel susalım beraberce	بیا با هم سکوت کنیم
Böyleymiş kara yazımız	این‌گونه بوده سرنوشت سیاهمان

Söyle

بگو

Söyle yağmur çamur
 Değmedi yüreğime
 Şimdi ben nerdeyim Sen nerde
 Söyle ay doğmadan
 Düşmesin yaş gözüme
 Şimdi ben nerdeyim Sen nerde
 Dışarıda kar yağıyor
 Benim içime yağmur
 Ağlama gözbebeğim
 Biraz daha dur
 İçimden yar gidiyor
 Ağlama iki gözüm
 Biraz daha dur
 Ay ay ay ay yanıyor ömrüm
 Vallah yağmur çamur
 Değmedi yüreğime
 Söyle ben nerdeyim Sen nerde
 Söyle ay doğmadan
 Düşmesin yaş gözüme
 Söyle ben nerdeyim Sen nerde
 Söyle yağmur söyle
 Değmeden yüreğime
 Söyle gökyüzüne O nerde
 Söyle ay doğmadan
 Düşmesin yaş gözüme
 Söyle gökyüzüne O nerde
 Ay ay ay ay yanıyor ömrüm
 Söyle baksın gece Dağlardan hasretime
 Söyle bilmesem de O nerde

بگو گل بارون
 به قلبم فبر نداد
 اکنون من کجایم تو کجا
 بگو به خاطر طلوع ماه
 به پیشام اشک نیوفته
 اکنون من کجایم تو کجا
 تو بیرون برف می باره
 درون من بارون
 گریه نکن عزیز پیشام
 به کمی هم صبر کن
 از درونم یار میره
 گریه نکن دو پیشمانم
 به کمی هم صبر کن
 آی آی آی آی عمرم داره می سوزه
 بفدا گل بارون
 فبر نداد به قلبم
 اکنون من کجایم تو کجا
 بگو به خاطر طلوع ماه
 به پیشام اشک نیوفته
 اکنون من کجایم تو کجا
 بگو بارون بگو
 از فبر ندادن به قلبم
 بگو به آسمان اون کجاست
 بگو به خاطر طلوع ماه
 به پیشام اشک نیوفته
 بگو به آسمان اون کجاست
 آی آی آی آی عمرم داره می سوزه
 بگو شب نگاه کنه از کوهها به مسرتم
 بگو متی اگه نفهم که اون کجاست

Kendine iyi bak

مراقب خودت باش

yan yana geçen mi geceler
 Unutulup gider
 Acılar birden biter mi
 Bir bebek özleminde
 Seni aramak varya
 Bu hep böyle böyle gider mi
 Suya hasret mi çöllerde
 Beyaz güller biter
 Dikenleri göğü deler mi
 Bir menekşe kokusunda
 Seni aramak varya
 Bu hep böyle böyle gider mi
 Kendine iyi bak beni düşünme
 Su akar yatağını bulur
 İçimdeki fırtına
 Kör kurşunla diner mi
 Kavgalar kansız biter mi
 Bir mavzer ıığılığında
 Seni aramak varya
 Bu hep böyle böyle gider mi
 Şu kahbe dünya seni
 Bana düşman eder mi
 Dostluklar birden biter mi
 Bir kardeş selamında
 Seni aramak varya
 Bu hep böyle böyle gider mi
 Kendine iyi bak beni düşünme
 Su akar yatağını bulur

آیا شب‌هایی که در کنار هم به سر برده‌ایم
 فراموش میشه و می‌گذره
 آیا دردها به یکباره تمام می‌شوند
 در مسرت یک کودک
 اگر بتوان تو را جستجو کرد
 آیا همیشه این چنین می‌گذرد
 آیا در بیابان‌های در مسرت آب
 گل‌های سپید نابود می‌شوند
 آیا فارهایش آسمان سوراخ می‌کنند
 در رایحه‌ی یک بنفشه
 اگر بتوان تو را جستجو کرد
 آیا همیشه این چنین می‌گذرد
 مراقب خودت باش به من نیندیش
 آب جاری می‌شود و بسترش را می‌یابد.
 طوفان درونم
 آیا با گلوله ای بی هدف آرام می‌گیرد
 آیا جنگ‌ها بدون خونریزی تمام می‌شوند
 در فریاد یک مسلسل
 اگر بتوان تو را جستجو کرد
 آیا همیشه این چنین می‌گذرد
 این دنیای نامرد تو را
 آیا دشمن من می‌گرداند
 آیا دوستی‌ها به یکباره تمام می‌شوند
 در سلام یک دوست
 اگر بتوان تو را جستجو کرد
 آیا همیشه این چنین می‌گذرد
 مراقب خودت باش به من نیندیش
 آب جاری می‌شود و بسترش را می‌یابد

Yaşamadın Sen

زندگی نکردی تو

Sensiz geçmiyor bu günler biliyormusun
 Yüreğine beni beni sormuyormusun
 Öyle yalnız yalnız kaldım biliyormusun
 Türküler söyledim sana duyuyormusun
 Yıllar oldu oralardan çıkamıyorsun
 Bağlanmış elin ayağın kaçamıyorsun
 Bir kuş oldun gök yüzünde uçamadın sen
 Nehir oldun ırmak oldun taşamadın sen
 Çocuk oldun sokaklarda oynamadın sen
 Doğdunda büyüdün ama yaşamadın sen
 Yıllar oldu oralardan çıkamıyorsun
 Bağlanmış elin ayağın kaçamıyorsun

این روزها بی تو نمی‌گذرند آیا می‌دونستی
 آیا از قلبت مرا، مرا نمی‌پرسی
 آیا می‌دانی چنان تنهای تنها ماندم
 ترانه‌ها برایت سرودم آیا می‌شنوی
 سال‌ها شد از آن جاها نمی‌تونی بیرون بیایی
 دست و پایت بسته شده‌اند، فرار نمی‌تونی کنی
 پرنده ای شدی و بر فراز آسمان پرواز نکردی تو
 نه‌ری شدی؛ چشمه ای شدی سرریز نشدی تو
 کودکی شدی؛ در کوچه‌ها بازی نکردی تو
 زاده شدی و بزرگ گشتی؛ اما زندگی نکردی تو
 سال‌ها شد از آن جاها نمی‌تونی بیرون بیایی
 دست و پایت بسته شده‌اند، فرار نمی‌تونی کنی

grev

اعتصاب

Oy bilesen ki ben haa
 Taş döven demir döven
 Oy bilesen ki ben haa
 Toz toprak içinde şanlı
 Sıfatatım katı çöpur
 Ellerim mağrur yağlı
 Oy bilesen ki ben haa
 Yerden cevahir söken
 Zincirini yitirmiş dev
 Erken üzredir feryadım
 Grev hakkımı isterim
 Grev hakkımı isterim
 Grev hakkımı isterim

آهای بدان که من
 سنگ کوب و آهن کوبم
 آی بدان که من
 باشرفی هستم در میان گرد و غبارم
 شکل و قیافه‌ام بد جور آبله مانند شده
 دستانم مغرور و روغن آلود
 آهای بدان که من
 که من شکافنده جواهر از زمینم
 مانند دیوی که زنجیرش را پاره کرده
 بزودی فریادم نمایان می‌شود
 مق اعتصابم را می‌فواهم
 مق اعتصابم را می‌فواهم
 مق اعتصابم را می‌فواهم

SABIR KALMADI

صبری نمانده

Her şarkının içinde Ben seni görürüm
 Sevda nefes gibi Çekmessem ölürüm
 Sabır kalmadı içimde
 Dertler yaş oldu gözümde
 Bu yoksulluk denizinde
 Boğulmadan gel
 Sensiz isyan ettim her an
 Dünyam kahır, dünyam zindan
 Yine başım duman duman
 Olmadan gel...
 Yıllardır ne bir haber
 Ne bir selamını aldım
 Bu koskocaman dünyada
 Sensiz yapayalnız kaldım
 Sabır kalmadı içimde
 Dertler yaş oldu gözümde
 Bu hasretlik denizinde
 Boğulmadan gel
 Sensiz isyan ettim her an
 Dünyam kahır, dünyam zindan
 Yine başım duman duman
 Olmadan gel

در درون هر ترانه ای من تو را می بینم
 عشق همانند نفس است نکشم می میرم
 صبری نمونده در درونم
 دردها در پشیمانم تبدیل به اشک شد
 در این دریای بی چیزی
 قبل از غرق شدن بیا
 بدون تو در هر لحظه عصیان کردم
 دنیای من عذاب دنیای من زندان
 باز هم سرم در ترس و وحشت
 تا نشده بیا
 سالهاست نه یک فبر
 نه یک سلام از تو گرفتم
 در این دنیای بسیار بزرگ
 بدون تو تنهای تنها مانده
 صبری نمونده در درونم
 دردها در پشیمانم تبدیل به اشک شد
 در این دریای پر از مسرت
 قبل از اینکه غرق شوم بیا
 بدون تو در هر لحظه نافرمانی کردم
 دنیای من عذاب دنیای من زندان
 باز هم سرم در ترس و وحشت
 تا نشده بیا

Ağlama bebeğim

گریه نکن نازنینم

Ağlama bebek, ağlama sende
 Umut sende yarın sende.
 Yağmur gibi gözlerinden akan yaş niye,
 Bu suskunluk, bu durgunluk,
 kırgınlık niye .
 Çok uzakta öyle bir yer var
 O yerlerde mutluluk var
 Paylaşılmaya hazır Bir hayat var .
 Ağlama bebeğim ağlama sende
 Acı sende hasret sende.
 Dalıp dalıp derinlere düşünmen niye,
 Bu küskünlük, bu dargınlık,
 kızgınlık niye

گریه نکن عزیز، تو دیگر گریه نکن
 امید در دوست آینده در دوست
 چرا از پشیمانت مثل باران اشک می بارد
 این سکوت، این بی حرکتی
 این دل تنگی برای چیست
 خیل دور دستها چنین جایی وجود دارد
 در آنجاها فوشبفتی هست
 زندگی آماده برای تقسیم شدن
 گریه نکن نازنینم ،تو دیگر گریه نکن
 درد در دوست مسرت در دوست
 این همه در فکر فرو رفتن برای چیست
 این قهر، این دلگیری
 این عصبانیت از چیست

ŞU DAGLARDA KAR OLSAYDIM

اگر تو این کوهها برف می شدی

Şu dağlarda kar olsaydım
 Bir asi rüzgar olsaydım
 Arar bulurmuydun beni
 Sahipsiz mezar olsaydım
 Şu yangında har olsaydım
 Ağlayıp bizar olsaydım
 Belki yaslanırdın bana
 Mahpusta duvar olsaydım
 Şu bozkırda han olsaydım
 Yıkık perişan olsaydım
 Yine severmiydin beni
 Simsiyah duman olsaydım
 Şu yarada kan olsaydım
 Dökülüp ziyan olsaydım
 Bu dünyada yerim yokmuş
 Keşke bir yalan olsaydım

اگر تو این کوهها برف می شدی
 اگر بادی و مشی می شدی
 می گشتی و می یافتی مرا
 اگر مزاری بی صامب می شدی
 اگر در این آتش سوزی شعله می شدی
 اگر گریه می کردی و بیزار می شدی
 شاید تکیه بر من می زدی
 اگر در زندان دیواری می شدی
 اگر در این کویر مسافرانه می شدی
 اگر فراب و پریشان می شدی
 آیا باز هم مرا دوست داشتی
 اگر دودی سیاه می شدی
 اگر در این زخم فون می شدی
 اگر می ریختم و نابود می شدی
 در این دنیا جایم نبوده
 ای کاش یه دروغ بودی

Bir Minik Kız Çocuğu

یک دفتر بچه‌ی کوچک

Ona her gün rastlardım
 kuyruğun bir ucunda
 Bir minibüs parası sımsıkı avuçunda
 Uykusuna doymamış kırpışan gözleriyle
 Bildiğim kadarıyla ölmüş anne babası
 Okulundan koparıp
 işe koymuş ablası
 Ne rüyalar görürdü kim bilir yol boyunca
 Hep gülümserdi yüzü
 ansızın uyanınca
 Bir minik kız çocuğu; saçları darmadağın
 Yollarda yalın ayak; üşür üşür
 üşür elleri
 Meraklandım bir kaç gün
 durakta görmeyince
 Tanıyanlar söyledi inanmadım ilk önce
 Dalmış bir gün rüyaya mavi önlük
 içinde Fabrika değil sanki
 bir okul bahçesinde
 İşte o an dişliler kapmış iki elini
 Böyle ödemiş yavrum rüyanın bedelini
 Tebessüm donup kalmış ağzının
 kenarında Solu vermiş minik kız
 henüz ilk baharında
 Bir minik kız çocuğu;
 bir minik kuş yüreği
 Ölümün kucağında
 Üşür Üşür Üşür *elleri*

هر روز به او بر می‌خوردم
 در آخر یک صف
 پول مینی بوس را محکم کف دستش داشت
 هنوز فواب آلود بود پلک زدن چشمش
 تا جایی که فهمیدم پدر و مادرش مرده بودند
 فواهر بزرگش از درس خواندن جدا کرده بودش و فرستاده
 بودش سر کار
 چه روی‌هایی می‌دید چه کسی می‌داند در طول مسیر
 همیشه بر صورتش لبخندی ظاهر می‌شد
 ناگهان که از رویا در می‌اومد
 یک دفتر بچه‌ی کوچک، موهایش پخش و پلا
 پا برهنه بر راه‌ها، لرزان لرزان
 از سرما می‌لرزید دستاش
 نگرانش شده وقتی چند روز
 در ایستگاه ندیدمش
 آشنایان گفتند، اما اول باورم نمی‌شد
 یه روز که در رویای روپوش آبی مدرسه فرو رفته بود
 مثل اینکه در کارخانه نبود
 تو باغچه دبستان بود
 درست در آن لمظه چرخ دنده‌ها رپوده بود هر دو دستش
 این چنین پرداخته بود کودک قیمت رویایش را
 تبسم یخ زده در کنار لبانش مانده بود
 دفتر بچه پزمرده شده
 مالا که ابتدای بهار عمرش بود
 یک دفتر بچه‌ی کوچک،
 قلب یک پرنده کوچک
 در آغوش مرگ
 لرزان لرزان از سرما می‌لرزید دستاش

beni tarihle yargıla

مرا با تاریخ قضاوت کن

Bal değildir ölüm bana
 idam gül değildir bana
 Geceler çok karanlık
 Ahh...ben hasrete tutsağım
 hasretler tutsak bana
 Bıyığımdan gül sarkmaz
 bıyık bırakmak yasak bana
 Mahpus bana, sus bana
 yağlık ilmek boynuma Sevgili yerine
 koynuma idamlar alır, yatarım
 Ve sonra sabırla beklerim
 bulutları çekersiniz üstümden
 Suçsuzluğumun yargılayıcılarını
 yargıyorsunuz
 Ve o güzel geleceği getirirsiniz bana
 Ölüm tanımaz işte o zaman sevgim
 Tırnaklarımı geçirip
 toprağın sırtına, doğrulurum
 Gözlerimde güneş koşar
 Ve çiçekler ekersiniz
 çiçekler ekersiniz toprağıma
 Duygu bana, öykü bana
 roman gibi her an bana
 Hücremde yalnızım gel
 gel düşümdeki sevgilim
 Biraz sonra asmaya götürecekler beni
 Biraz sonra dalımdan koparıp
 öldürecekler beni
 Hoşçakalın sevdiklerim
 Dört mevsim, yedi kıta mavi gök bütün

برای من (امت نیست) مثل عسل نیست) مردن
 برای من اعدام مثل گل نیست
 شبها فیلی تاریک اند
 آه من به مسرت گرفتارم
 و مسرت گرفتار من
 از سیل‌های من گل آویزان نمی شود
 تراشیدن سیل برای من قدغن است
 زندان برای من است و سکوت برای من است
 ملقه‌ای در گردنم است بجای یار
 اعدام‌ها مرا در آغوش می‌گیرند و می‌فوبم
 سپس صبورانه انتظار می‌کشم
 و ابرها را از رویم شما برمی‌دارید
 و به مکم بی گناه بودنم
 رای می‌دهید.
 و آن آینده زیبا را برایم به ارمغان می‌آورید
 دیگر آن زمان عشقم مرا، مرده به مساب نمی‌آورد
 ناخنم را به درون خاک برده
 و ثابت می‌ایستم
 در چشم‌هایم فورشید می‌تازد
 و گلها فواید کاشت
 و گلها فواید کاشت بر مزارم
 هیجان برای من است افسانه برای من است
 مثل رمان هر لحظه برای من.
 در سلول زندان تنهایم
 بیا ای عشقی که در رویام هستی
 کمی بعد برای به دارآویختن مرا فوهند برد
 لحظه‌ای دیگر از شافه مرا جدا کرده
 و فوهند کشت
 بدرود ای دوست داشتنی‌های من
 چهار فصل، هفت طبقه آسمان آبی

doğa hoşçakalın
 Ve kavgamı bıraktığım sevgili dostlar
 Hoşçakalın, hoşçakalın
 Dostum bana, sevdam bana
 soluğunu geçir bana
 Hoşçakalın anılarımı bıraktığım insanlar
 Mutluluğu için dövüştüğüm insanlar
 hoşçakal ülkem
 Sınırlı olmayan zamana gidiyorum
 En sevda halimle en yaşayan halimle
 gidiyorum dostlarım
 Beni yaşamımla sorgula iki gözüm
 Beni yüreğimle, beni özümle
 Bilimle anla beni , felsefeyle anla beni
 Tarihle anla beni , ve öyle yargıla.
 Hoşçakalın , hoşçakalın...

به تمام طبیعت بدرود
 و راه مبارزه‌ام را برای دوستان عزیزم باقی گذاشتم
 بدرود بدرود
 دوستم، عشقم برای من
 نفست را برای من جاری کن
 بدرود ای انسان‌ها که فاطراتم برایتان باقی ماند
 انسانهایی که برای فوشبختیتان جنگیدم
 فدایمافظ سرزمینم
 به زمانی بی پایان می‌روم
 با حال و هوایی سرشار از عشق سرشار از زندگی
 می‌روم ای دوستانم
 مرا از زندگیم جستجو کن ای دو پیشمانم
 مرا از قلبم مرا از فوادم
 مرا با دانش با فلسفه درک کن
 با تاریخ درک کن مرا و آنگونه قضاوت کن
 بدرود بدرود

Geçmiyor Günler روزها نمی‌گذرند

Burda çiçekler açmıyor
 Kuşlar süzülüp uçmuyor
 Yıldızlar ışık saçmıyor çok
 Geçmiyor günler geçmiyor
 Avluda volta vururum
 Kah düşünür otururum
 Türlü hayaller görürüm
 Geçmiyor günler geçmiyor
 Dışarda mevsim baharmış
 Gezip dolaşanlar varmış
 Günler su gibi akarmış
 Geçmiyor günler geçmiyor
 Gönülde eski sevdalar
 Gözümde dereler bağlar

اینجا گل‌ها باز نمی‌شوند
 پرندگان چرخ زنان پرواز نمی‌کنند
 ستارگان چشمک نمی‌زنند
 روزها نمی‌گذرند نمی‌گذرند
 تو می‌اط زندان ضرب می‌زنم
 گاهی می‌شینم و می‌اندیشم
 افکار گوناگونی در نظرم می‌گذره
 روزها نمی‌گذرند نمی‌گذرند
 بیرون از اینجا فصل بهارست
 مردم در حال گشت و گذار وجود داره
 روزها مثل آب جاری می‌شوند
 روزها نمی‌گذرند نمی‌گذرند
 در قلبم عشقهای گذشته
 تو پیشام باغ و دره‌ها

Aynadan hayalin ağlar
Geçmiyor günler geçmiyor
Yanımda yatan yabancı
Her söz zehir gibi acı
Geçmiyor günler geçmiyor

همیشه خیالات در حال گریه
روزها نمی‌گذرند نمی‌گذرند
کسی که کنارم خوابیده (هم بندی) به غریبه
هر سخنی مثل زهر تلخ
روزها نمی‌گذرند نمی‌گذرند

Derin bir ah çektim از ته دل آهی کشیدم

Derin bir ah çektim içim yandı
Dayanmaz gönlüm hasretine
Arzularımdan gelip geçersin
Yaşlanmaz başım dizlerine
Gurbet olunca yollar uzar
Uzarda nere gider
Dağa gider taşa gider
Benimde başıma gelenler
Adamı kanser eder
Derin bir ah çektim içim yandı
Yetişmez ömrüm gençliğine
Son nefesimden gelip geçersin
Yağmaz gözüm ellerine
Dar ağacında ipler uzar
Uzarda nere gider
Cana gider kana gider

از ته دل آهی کشیدم دلم سوخت
تمام نخواهد کرد قلبم مسرتش را
از آرزوهایم میایی و رد میشی
سر به زانو نخواهم شد
تو غربت راهها طولانی می‌شود
این راه طولانی به کجا می‌رود؟
به کوه میره یا به سنگ میره
بلاهایی که بر سر من اومده
انسان را سخت بیمار می‌کنه (سرطان)
از ته دل آهی کشیدم دلم سوخت
عمرم به جوانیش بر نمی‌گرده
از نفس‌های آخرم میایی و رد میشی
اشکی از پشیمانم بر دستانت نخواهد ریخت
در چوبه دار طناب‌ها بلند می‌شود
این بلندی به کجا میره
به جان می‌رود یا به خون

Kimdi Bunlar این ها کیستند

Ne çıramız ne lambamız
Karanlık yollarda kaldık
Kor kor ateşlerde yandık
çok uslandık usanmadık
Bir rüzgar gibi tarihten geçtiler
Neler grüp neleri geçirdiler
Aç kaldılar yine dilenmediler
Kimdi bunlar kimdi bunlar
Kimdi bunlar kimdi
Ne çıramız ne lambamız
Karanlık yollarda kaldık
Kor kor ateşlerde yandık
çok uslandık usanmadık
Kara perçemleri türkü türküdür
Hiç değiller onlar insan gülüdür
Dedilerki düşünmenin günüdür
Kimdi bunlar kimdi bunlar
kimdi bunlar kimdi

نه آتشی نه پراغی
در راه های تاریک ماندیم
در آتش های سوزان، سوختیم
فیلی آرام شدیم اما به ستوه نیامدیم
همچون بادی از تاریخ گذشتند
چه ها دیدند و از چه ها گذشتند
باز هم گرسنه ماندند اما گدایی نکردند
اینان کیستند اینان کیستند
اینان کیستند کیستند
نه آتشی و نه پراغی
در راه های تاریک ماندیم
در آتش های سوزان، سوختیم
فیلی آرام گرفتیم، اما به ستوه نیامدیم
پرچم های سیاهشان شعری از ترانه است
آنها هیچ نیستند که گلی انسانی اند
گفتند که روز اندیشیدن است
اینان کیستند اینان کیستند
اینان کیستند کیستند

فرهاد نیلوفری

۱۳۹۱/۴/۲۳

www.ahmatkaya.blogfa.com

منابع:

فرهنگ استانبولی به فارسی، محمد کانار

www.alkaya.blogsky.com

www.ahmetkaya.com

www.lyricstranslate.com

www.talkhizbast.persianblog.ir

www.kaya3.blogfa.com

www.sarki.alternatifim.com

www.turkishlanguage.co.uk